



انسان (بشر)

انسان اصلش از «إنسیان» است، زیرا لغت شناسان عربی، مصعّر آن را «أنیسین» دانسته اند. «بیای» آخر در تصغیر بر وجود آن در اصل، دلالت می‌کند و به سبب کثرت استعمال، حذف شده است.

^[۱] لسان العرب، ابن منظور (م ۷۱۱)، ج ۱، ص ۲۳۱، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ هـ.

^[۲] مجمع البحرین، طریحی، ج ۱، ص ۱۲۰، فخر الدین (م/۱۰۸۵)، تحقیق: سید احمد الحسینی، ناشر: مکتب نشر الثقافة الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق.

فهرست مندرجات

- ۱ - وجه تسمیه انسان
- ۲ - اصطلاحات مرادف انسان
- ۳ - جایگاه بحث از انسان
- ۴ - اقوال در حقیقت انسان
 - ۴.۱ - قول اول
 - ۴.۲ - نقد قول اول
 - ۴.۲.۱ - دلیل عقلی بر نقد قول اول
 - ۴.۲.۲ - دلیل نقلی بر نقد قول اول
 - ۴.۲.۳ - گواه تاریخی بر نقد قول اول
 - ۴.۳ - قول دوم
 - ۴.۳.۱ - نقد قول دوم
 - ۴.۴ - قول سوم
 - ۴.۴.۱ - نقد قول سوم
 - ۴.۵ - قول چهارم
- ۵ - حقیقت انسان در دیدگاه فلاسفه
 - ۵.۱ - دلیل فلاسفه
 - ۵.۱.۱ - دلیل اول
 - ۵.۱.۲ - دلیل دوم
- ۶ - حقیقت انسان در دیدگاه اسلام
- ۷ - جهان بینی توحیدی و جایگاه انسان
 - ۷.۱ - مقام خلافت الهی
 - ۷.۲ - عمومیت خلافت بر همه انسانها
 - ۷.۳ - انسان مستخلف عنه کیست؟
 - ۷.۴ - قلمرو خلافت انسان
 - ۷.۵ - مقام کرامت و افضلیت انسان
- ۸ - تفضیل بین ملانکه و بشر
- ۹ - ادله برتری ملانکه بر انسان
 - ۹.۱ - دلیل اول
 - ۹.۱.۱ - نکته
 - ۹.۲ - دلیل دوم
 - ۹.۲.۱ - نکته
 - ۹.۳ - دلیل سوم
 - ۱۰ - ادله برتری انسان بر فرشته
 - ۱۰.۱ - دلیل اول
 - ۱۰.۱.۱ - نکته
 - ۱۰.۲ - دلیل دوم
 - ۱۰.۳ - دلیل سوم
 - ۱۰.۴ - دلیل چهارم
- ۱۱ - تفاضل بین انسان و ملانکه در دیدگاه علامه طباطبایی
- ۱۲ - تفاضل بین انسان و ملانکه در دیدگاه حکیم صدر المتألهین
 - ۱۲.۱ - اصل اول
 - ۱۲.۲ - اصل دوم
 - ۱۲.۳ - اصل سوم
 - ۱۲.۴ - اصل چهارم
 - ۱۲.۵ - اصل پنجم
 - ۱۲.۶ - اصل ششم
- ۱۳ - تفاضل بین ملانکه علوم و اهل ولایت و نبوت از بشر
- ۱۴ - برخورداری انسان از فطرت الهی
- ۱۵ - انسان حامل امانت الهی
 - ۱۵.۱ - حقیقت امانت الهی
- ۱۶ - برخورداری انسان از آزادی و حق انتخاب
 - ۱۷ - نتیجه بحث
- ۱۸ - اومانیسیم و جایگاه انسان
 - ۱۸.۱ - اشکال اومانیسیم
- ۱۹ - انسان در دیدگاه اسلام
- ۲۰ - فهرست منابع
- ۲۱ - پانویس
- ۲۲ - منبع

وجه تسمیه انسان

در وجه تسمیه انسان به این نام گفته شده است: با توجه به اینکه انسان اصلش «انسیلن» بوده و آن هم از «نسیلن» است، و انسان چون با خدای خود عهدی بست و فراموش کرد، بدین نام، نامیده شد.

[۱] تاج العروس، حسینی الزبیدی، ج ۴، ص ۱۰۲، سید محمد مرتضی، دار الهدایة، بیروت، بی تا.

[۲] لسان العرب، ابن منظور (م ۷۱۱)، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۳۱، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ هـ.

یا بدان جهت انسان نامیده شد که می‌تواند بین خود و سایر مخلوقات انس و الفت برقرار کند.
[۱۵] تفسیر صدر المتألهین، ج ۲، ص ۳۰۱

اصطلاحات مرادف انسان

اصطلاحات انسان، بشر و آدم، هر سه تقریباً بر افراد انسان صدق می‌کند، لکن به لحاظی با هم فرق دارند، در بین اهل لغت، کلمه انسان و بشر علم برای نوع انسان به کار رفته است، لکن اکثر اهل لغت واژه «آدم» را علم برای شخص گرفته‌اند. برخی هم آن را مثل انسان و بشر برای «نوع» به کار برده‌اند. در قرآن هر کجا کلمه بشر به کار رفته، منظور جسم ظاهری، پوست و بدن انسان است، و هر کجا کلمه «انسان» به کار رفته است مراد باطن، کمالات و استعدادهای درونی او است.

[۱۶] قاموس قرآن، قرشی، ج ۱، ص ۳۸، سید علی اکبر، دار الکتب الإسلامية، تهران.

[۱۷] قاموس قرآن، قرشی، سید علی اکبر، دار الکتب الإسلامية، تهران.

[۱۸] قاموس قرآن، قرشی، سید علی اکبر، دار الکتب الإسلامية، تهران.

کلمه «انسان» در قرآن شصت و پنج بار، و کلمه «بشر» سی و پنج بار و کلمه آدم بیست و پنج بار به کار رفته است.

جایگاه بحث از انسان

بحث از ماهیت انسان در منابع کلامی نیز به تناسبی ذیل بحث از تکلیف و این‌که مکلف در انسان چیست؟ مورد بحث واقع شده است.

[۱۹] اشراق الالهوت فی نقد شرح الیاقوت، الحسینی العیوبی، ج ۱، ص ۳۸۳، عمیدالدین بن مجدالدین، تحقیق: علی اکبر ضیائی، میراث مکتوب، بیروت، بی تا.

[۲۰] المنفذ من التقليد، حمصی الرازی، ج ۱، ص ۲۹۱، سدید الدین، (قرن ۷)، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.

و برخی این بحث را ذیل مبحث معاد، به تناسب بحث از این‌که در معاد چه چیزی از انسان بازگشت می‌کند، مورد بحث قرار داده‌اند.

[۲۱] تلخیص المحصل، الطوسی، ج ۱، ص ۳۷۸، خواجه نصیر الدین (م/۶۷۲)، دارالأضواء، بیروت.

[۲۲] کشف الفوائد فی شرح قواعد العقاید، حلی، ج ۱، ص ۳۲۶، علامه ابومنصور جمال الدین الحسن بن یوسف (م/۷۲۶)، دارالصوة، بیروت، ۱۴۱۴.

اقوال در حقیقت انسان

دانشمندان اسلامی درباره حقیقت و ماهیت انسان، آراء مختلفی ارائه کرده‌اند که خلاصه آن‌ها این است که حقیقت انسان یا جسم است یا عرض، و یا مجرد از جسم و عرض است یا مرکب از آن‌ها به ترکیب ثنائی یا ثلاثی می‌باشد.

[۲۳] التفسیر الکبیر، الرازی، ج ۲۱، ص ۴۰، فخر الدین محمد بن عمر (م/۶۰۶)، دار الکتب العلمیة، بی جا، بی تا.

[۲۴] تلخیص المحصل، الطوسی، ج ۱، ص ۳۷۸، خواجه نصیر الدین (م/۶۷۲)، دارالأضواء، بیروت.

[۲۵] کشف الفوائد فی شرح قواعد العقاید، حلی، ج ۱، ص ۳۲۷، علامه ابومنصور جمال الدین الحسن بن یوسف (م/۷۲۶)، دارالصوة، بیروت، ۱۴۱۴.

[۲۶] مجمع البحرین، طریحی، ج ۱، ص ۱۲۰، فخر الدین (م/۱۰۸۵)، تحقیق: سید احمد الحسینی، ناشر: مکتب نشر الثقافة الاسلامیة، ۱۴۰۸ق.

بنابراین می‌توان دیدگاه‌ها در حقیقت انسان را به چهار قول به تفصیل ذیل برگرداند:

← قول اول

جسم یا جسمانی بودن: برخی حقیقت انسان را جسم یا جسمانی دانسته‌اند، و این، دیدگاه اکثر متکلمان است..

[۲۷] التفسیر الکبیر، الرازی، ج ۱، ص ۴۰، فخر الدین محمد بن عمر (م/۶۰۶)، دار الکتب العلمیة، بی جا، بی تا.

[۲۸] المنفذ من التقليد، حمصی الرازی، ج ۱، ص ۲۹۱، سدید الدین، (قرن ۷)، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.

[۲۹] گوهر مراد، لاهیجی، ج ۱، ص ۵۹۸، فیاض (م/۱۰۷۲)، مؤسسه امام صادق (علیه‌السلام) قم، ۱۳۶۳.

این طایفه نیز در این‌که کدام یک از ابعاد جسمانی انسان، حقیقت او را تشکیل می‌دهد، دچار اختلاف شده‌اند، برخی آن را همین بنیه و هیكل مخصوص و قابل مشاهده، دانسته‌اند.

[۳۰] المنفذ من التقليد، حمصی الرازی، ج ۱، ص ۲۹۱، سدید الدین، (قرن ۷)، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.

چرا که عقلا در مقام اشاره و مخاطب، یا خبر دادن از خودشان، به همین هیكل مخصوص اشاره می‌کنند،

[۳۱] کشف الفوائد فی شرح قواعد العقاید، حلی، ج ۱، ص ۳۲۷، علامه ابومنصور جمال الدین الحسن بن یوسف (م/۷۲۶)، دارالصوة، بیروت، ۱۴۱۴.

[۳۲] المغنی فی أبواب التوحید، قاضی عبدالجبار اسدآبادی (م/۴۱۵ق)، ج ۱، ص ۳۱۱، بی تا، بی تا.

و احکام و افعال مربوط به انسان و ادراک، همه به همین بنیه ظاهری برمی‌گردد.

به عبارت دیگر، انسان در صورت صحت این بدن و اعتدال مزاجش، قادر به درک و فهم و انجام کارهایش خواهد بود و در صورت فساد و به هم خوردن اعتدال مزاج، تملی فعالیت‌های او از بین خواهد رفت، پس قوام انسانیت انسان به بدن و اعتدال مزاجش برمی‌گردد.

[۳۳] المنفذ من التقليد، حمصی الرازی، ج ۱، ص ۲۹۱، سدید الدین، (قرن ۷)، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.

سید مرتضی و اکثر معتزله، این قول را پذیرفته‌اند.

[۳۴] اشراق الالهوت فی نقد شرح الیاقوت، الحسینی العیوبی، ج ۱، ص ۳۸۳، عمیدالدین بن مجدالدین، تحقیق: علی اکبر ضیائی، میراث مکتوب، بیروت، بی تا.

[۳۵] الوامع الالهیة، فاضل مقداد (۸۲۶)، ج ۱، ص ۴۴۱، مجمع الفکر الإسلامی، بی جا، ۱۴۲۴ق.

برخی از قائلان به جسم بودن حقیقت انسان، آن را اجزای اصلی در بدن دانسته‌اند که از اول تا آخر عمر ثابت مانده و زیانند و نقصان نمی‌پذیرد. نظماً بر این باور است که انسان جسم لطیفی است در بدن و در اعضا سرین دارد. این را وندی گفته است: انسان جزء تجزیه‌ناپذیر در قلب است.

[۳۶] شرح المواقف، جرجانی، سید شریف علی بن محمد (م/۷۵۶هـ)، ج ۲، ص ۶۶۹، تحقیق: دکتر عبدالرحمن عمیرة، دارالجیل، بیروت، ۱۴۱۷هـ.

چرا که در صورت مرکب بودن، ممکن است در بعضی از آن علم و در برخی دیگر جهل، حلول بکند. برخی از پزشکان بر این باورند که انسان عبارت است از خون، چرا که با

خروج خون از بدن، زندگی انسان منتهی می‌شود. برخی دیگر نیز آن را «روح بخاری» دانسته‌اند که از لطایف اخلاط اربعه حاصل شده و جایگاهش در اعضای اصلی بدن عقل، مغز

و کبد بوده و از آنجا به سایر اعضای بدن ساری و جاری می‌شود.

- [۲۷] کشف الفوائد فی شرح قواعد العقاید، حلی، ج ۱، ص ۳۲۸، علامه ابومنصور جمال الدین الحسن بن یوسف (م ۷۲۶)، دارالصوة، بیروت، ۱۴۱۴.
- [۲۸] تلخیص المحصل، الطوسی، ج ۱، ص ۳۷۹، خواجه نصیر الدین (م ۶۷۲)، دارالأضواء، بیروت.
- [۲۹] اللوامع الإلهیه، فاضل مقداد (۸۲۶)، ج ۱، ص ۴۴۲، مجمع الفكر الإسلامی، بی جا، ۱۴۲۴ق. و عده ای دیگر انسان را خود اخلاط چهارگانه دانسته اند.

← نقد قول اول

دیدگاه جسم یا جسمانی پنداشتن انسان، به دلایل گوناگون عقلی و نقلی مورد نقد دانشمندان واقع شده است.

← دلیل عقلی بر نقد قول اول

دلیل اول: بدیهی است که اجزای این بدن در حال تبدیل بوده و دائماً در اثر نمو یا ذبول، در حال زیادت و نقصان است، و روشن است که امر متبذل و متغیر غیر از امر ثابت و باقی است، بنابراین انسان نمی‌تواند مجموع این جنه باشد.

[۳۰] کشف الفوائد فی شرح قواعد العقاید، حلی، ج ۱، ص ۳۲۷، علامه ابومنصور جمال الدین الحسن بن یوسف (م ۷۲۶)، دارالصوة، بیروت، ۱۴۱۴.

[۳۱] التفسیر الکبیر، الرازی، ج ۲۱، ص ۴۰، فخر الدین محمد بن عمر (م ۶۰۶)، دار الکتب العلمیه، بی جا، بی تا.

[۳۲] انوار الحکمة، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۲۷۰، ملامحسن، تعلیق: محسن بیدارفر، منشورات بیدار، قم، ۱۴۲۵ق.

به عبارتی این بدن در حال تغییر و تبدیل است، در حالی که انسان در همه حالات، خود را ثابت و باقی می‌یابد.

[۳۳] تلخیص المحصل، الطوسی، ج ۱، ص ۳۷۱، خواجه نصیر الدین (م ۶۷۲)، دارالأضواء، بیروت. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، حلی، ج ۱، ص ۱۸۴، علامه ابومنصور جمال الدین الحسن بن یوسف (م ۷۲۶)، مصحح: حسن حسن زاده آملی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم.

پس حقیقت انسان، همین بدن متغیر نیست.

دلیل دوم: انسان وقتی که فکرش متوجه یک کار مخصوص می‌شود، در چنین حالتی از تمامی اجزا و اعضای بدنش غافل می‌شود، لکن از نفس خود غافل نیست، چرا که در چنین حالتی به راحتی می‌گوید من می‌بینم و می‌شنوم، غضبناک یا خوشحال هستم، بنابراین انسان در چنین حالتی به نفس خود عالم، و از تمامی بدن و اجزای آن، غافل است، پس حقیقت انسان غیر از **بین** و اعضای آن است..

[۳۴] التفسیر الکبیر، الرازی، ج ۲۱، ص ۴۰، فخر الدین محمد بن عمر (م ۶۰۶)، دار الکتب العلمیه، بی جا، بی تا.

[۳۵] کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، حلی، ج ۱، ص ۱۸۳، علامه ابومنصور جمال الدین الحسن بن یوسف (م ۷۲۶)، مصحح: حسن حسن زاده آملی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم.

دلیل سوم: هر یک از ما بالبداهه، اجزای بدن را به خویمان اضافه کرده و می‌گوییم: چشم من، سر من، گوش من، دست و پای من و.. بدیهی است که مضاف غیر از مضاف الیه است، بنابراین حقیقت انسان و این «من» که مضاف الیه واقع شده است، غیر از اعضای بدن است که به آن اضافه شده است، و الا اتحاد مضاف با مضاف الیه لازم می‌آید.

[۳۶] کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، حلی، ج ۱، ص ۱۸۳، علامه ابومنصور جمال الدین الحسن بن یوسف (م ۷۲۶)، مصحح: حسن حسن زاده آملی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم.

← دلیل نقلی بر نقد قول اول

خداوند در سوره آل عمران آیه ۱۶۹ می‌فرماید: (وَلَا تُحْسِنُوا الصَّالَاتِ لِلَّذِينَ أُكْفَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَالُهُمْ بَلْ أَمْوَالُهُمْ لَكُمْ بَلْ أُخْبِرُوا عَنْهَا وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) «هرگز گمان مکن کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مردگانند، بلکه آنان زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند». در این آیه با توجه به این‌که بدن انسان مرده است، لکن خداوند می‌فرماید که انسان زنده است، و در پیش خدا روزی می‌خورد، بنابراین، حقیقت انسان غیر از این بدنی است که مرده و به خاک تبدیل می‌شود..

[۳۷] کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، حلی، ج ۱، ص ۴۱، علامه ابومنصور جمال الدین الحسن بن یوسف (م ۷۲۶)، مصحح: حسن حسن زاده آملی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم.

[۳۸] گوهر مراد، لاهیجی، ج ۱، ص ۵۹۷، فیاض (م ۱۰۷۲)، مؤسسه امام صادق (علیه‌السلام) قم، ۱۳۶۳.

باز خداوند متعال در سوره **انعام** آیه ۶۱ می‌فرماید: (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْوَالُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْرَطُونَ) «زمانی که مرگ یکی از شما فرا رسد، (در این موقع) فرستادگان ما جان او را می‌گیرند، و آن‌ها کوتاهی نمی‌کنند». در این آیه خداوند بیان می‌کند در حالی که بدن انسان مرده است، لکن آن‌ها به سوی خدا برگردانیده می‌شوند. پس آنچه را که به سوی خدا می‌برند، غیر از بدن مرده است..

[۳۹] التفسیر الکبیر، الرازی، ج ۲۱، ص ۴۱، فخر الدین محمد بن عمر (م ۶۰۶)، دار الکتب العلمیه، بی جا، بی تا.

← گواه تاریخی بر نقد قول اول

علاوه بر ادله نقلی و عقلی، کوشش‌های تاریخی در سیره فرقه‌ها و **ایمان‌جهان**، از **هند** و **روم**، **عرب** و **عجم**، **یهود** و **نصاری** و... بر این مطلب دلالت می‌کند که مردم از طرف مردگان خود **صدقه** داده و برای آنان دعای خیر کرده و به زیارت آن‌ها می‌روند، حال اگر آن‌ها بعد از مرگ بدن، باقی نمانند همه این کارها لغو و عبث خواهد بود. پس اجماع امت‌های گوناگون بر این کارها، ناشی از **فطرت** اصیل و سلیم آنان بوده و همه اینها گواه آن است که انسان غیر از این جسد بوده و حقیقت آن مرگ پذیر نیست.

[۴۰] التفسیر الکبیر، الرازی، ج ۲۱، ص ۴۲، فخر الدین محمد بن عمر (م ۶۰۶)، دار الکتب العلمیه، بی جا، بی تا.

← قول دوم

عرض بودن: عده ای دیگر از **متکلمان**، حقیقت انسان را **عَرَض** دانسته‌اند و عبارتشان در این باره مختلف است: برخی آن را مزاج انسانی دانسته اند، و برخی دیگر، خطوط اعضا و شکل انسانی پنداشته‌اند که از اول تا آخر عمر باقی است، طایفه ای دیگر آن را حیل تصور کرده‌اند که قائم به بدن است، چرا که با رفتن حیل، مرگ تحقق می‌یابد..

[۴۱] کشف الفوائد فی شرح قواعد العقاید، حلی، ج ۱، ص ۳۲۹، علامه ابومنصور جمال الدین الحسن بن یوسف (م ۷۲۶)، دارالصوة، بیروت، ۱۴۱۴.

[۴۲] التفسیر الکبیر، الرازی، ج ۲۱، ص ۴۴، فخر الدین محمد بن عمر (م ۶۰۶)، دار الکتب العلمیه، بی جا، بی تا.

[۴۳] تلخیص المحصل، الطوسی، ج ۱، ص ۳۷۹، خواجه نصیر الدین (م/۶۷۲)، دارالأضواء، بیروت.

[۴۴] المغنی فی أبواب التوحید، قاضی عبدالجبار اسدآبادی (م/۴۱۵ق)، ج ۱، ص ۳۱۰، بی نا، بی تا.

← نقد قول دوم

قول به عرض بودن انسان نیز غیر معقول است، چرا که اولاً انسان متصف به **علم، قدرت، تدبیر و تصرف** است، و متصف به این اوصاف قطعاً **جوهر** است نه عرض.

[۴۵] التفسیر الکبیر، الرازی، ج ۱، ص ۴۴، فخر الدین محمد بن عمر (م/۶۰۶)، دار الکتب العلمیة، بی جا، بی تا.

ثانیاً: اعراض در خارج، وجود مستقل نداشته، و نحوه وجودشان قائم به وجود جوهر است، بلکه وجود اعراض از شئون وجود جوهری است که موضوعاتشان هست.

[۴۶] انوار الحکمة، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۳۲، ملامحسن، تعلیق: محسن بیدارفر، منشورات بیدار، قم، ۱۴۲۵ق.

و در نقد دیدگاه اول بیان شد که بدن جسمانی که موضوع این عوارض است، در حال تغییر و تبدیل بوده و نمی‌تواند حقیقت انسان باشد، به دلیل این‌که حقیقت انسان ثابت و باقی است.

[۴۷] معارج القس فی معارج معرفة النفس، غزالی، ج ۱، ص ۲۴، ابوحامد محمد بن محمد، دار الأفاق الجدید، بیروت، ۱۹۷۵م.

← قول سوم

مرکب از جسم و عرض: عده ای گفته‌اند که انسان مجموعه ای مرکب از جسم و عرض است،

[۴۸] تلخیص المحصل، الطوسی، ج ۱، ص ۳۷۸، خواجه نصیر الدین (م/۶۷۲)، دارالأضواء، بیروت.

[۴۹] کشف الفوائد فی شرح قواعد العقاید، حلی، ج ۱، ص ۳۲۷، علامه ابومنصور جمال الدین الحسن بن یوسف (م/۷۲۶)، دارالصورة، بیروت، ۱۴۱۴.

و گاهی انسان را مرکب از بدن و **روح** دانسته‌اند، به طوری که بدن را جسمی کثیف و روح را جسمی لطیف شمرده‌اند که صفت نفسانی راجع به جسم لطیف است و صفت بدنی راجع به جسم کثیف. ظهور و تحقق هر دو نوع صفت، مشروط به امتزاج و اختلاط هر دو جسم است و بعد از تفرق و مرگ هیچ‌کدام از صفت، باقی نمی‌ماند.

[۵۰] گوهر مراد، لاهیجی، ج ۱، ص ۵۹۸، فیاض (م/۱۰۷۲)، مؤسسه امام صادق (علیه‌السلام) قم، ۱۳۶۳.

← نقد قول سوم

با تأمل در ادله ای که برای بطلان قول اول و دوم بیان گردید، این دیدگاه نیز باطل می‌شود، و نیازی به تکرار آن نیست.

← قول چهارم

مرکب از بدن و نفس مجرد: عده ای انسان را مرکب از بدن و نفس مجرد می‌دانند و قائلان به این دیدگاه نیز دو طایفه هستند: برخی از آنان حقیقت انسان را مرکب از نفس مجرد و بدن دانسته و بر این باورند که هیچ‌یک از نفس و بدن به‌طور جداگانه نمی‌تواند مصداق انسان باشد، تقوّم حقیقت انسان از نفس و بدن، شبیه تقوّم جسم به ماده و صورت است، لکن انسان بر دو معنا اطلاق می‌شود: یکی انسان محسوس و دیگری انسان معقول، در انسان محسوس، بدن، به جای **ماده** است و نفس به جای صورت، و در انسان معقول، نفس به جای ماده است و جهت کمالات مکتسبه به واسطه بدن، به جای صورت، و هر فرد از افراد انسان، به حسب معنای اول، انسان است، اما انسان به معنای دوم (انسان معقول) تنها شامل بعضی از افراد انسان که انسان کامل است، خواهد بود.

[۵۱] گوهر مراد، لاهیجی، ج ۱، ص ۵۹۹، فیاض (م/۱۰۷۲)، مؤسسه امام صادق (علیه‌السلام) قم، ۱۳۶۳.

حقیقت انسان در دیدگاه فلاسفه

طایفه‌ای دیگر از دانشمندان اکثر فلاسفه و برخی از متکلمان امامیه همچون **شیخ مفید و نوبختیان**

[۵۲] کشف الفوائد فی شرح قواعد العقاید، حلی، ج ۱، ص ۳۲۹، علامه ابومنصور جمال الدین الحسن بن یوسف (م/۷۲۶)، دارالصورة، بیروت، ۱۴۱۴.

[۵۳] اشراق الالهوت فی نقد شرح الباقوت، الحسینی العبدیلی، ج ۱، ص ۳۸۳، عمیدالدین بن مجدالدین، تحقیق: علی اکبر ضیائی، میراث مکتوب، بیروت، بی تا.

بر این باورند که هر چند انسان مرکب از دو بُعد بدن و نفس مجرد می‌باشد، لکن حقیقت انسان را همان نفس مجرد و **روح** او تشکیل می‌دهد که نه جسم است و نه جسمانی، بلکه بالقوه عاقل بوده و تعلق تدبیری به بدن دارد.

[۵۴] اشراق الالهوت فی نقد شرح الباقوت، الحسینی العبدیلی، ج ۱، ص ۳۸۳، عمیدالدین بن مجدالدین، تحقیق: علی اکبر ضیائی، میراث مکتوب، بیروت، بی تا.

[۵۵] شرح المواقیف، جرجانی، سید شریف علی بن محمد (م/۷۵۶هـ)، ج ۲، ص ۶۶۸، تحقیق: دکتر عبدالرحمن عمیره، دارالجیل، بیروت، ۱۴۱۷هـ.

[۵۶] الکافی، کلینی رازی، ج ۹، ص ۱۰۱، محمد بن یعقوب (م/۳۲۹ق)، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ش.

و این حقیقت هرگز نمی‌میرد، لکن بعد از **مرگ** بدن، از او جدا شده و باقی می‌ماند.

[۵۷] المنقذ من التقليد، حمصی الرازی، ج ۱، ص ۲۹۱، سدید الدین، (قرن ۷)، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.

← دلیل فلاسفه

آیات زیادی از **قرآن** و روایت **معصومان** (علیهم‌السلام) به همین مطلب دلالت می‌کنند که به برخی از آن اشاره می‌شود.

خداوند در سوره مؤمنون، مراحل خلقت انسان را به صراحت بیان کرده و در ضمن به مرحله نهایی و گوهر وجود او نیز اشاره می‌کند:

[۵۸] حصی الرازی، سدید الدین، (قرن ۷)، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.

«به یقین، انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم سپس او را

[۵۹] جوادی آملی، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۸۳ش.

نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم، آن گاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. سپس آن علقه را

[۶۰] جوادی آملی، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۸۳ش.

مضغه گردانیدیم، و آن گاه مضغه را **استخوان‌هایی** ساختیم، بعد استخوان‌ها را گشتی پوشانیدیم، آن گاه **جنین** را آفرینش تازه‌ای دادیم».

علامه طباطبائی در ذیل آیه فوق بیان می‌کند: کلمه انشاء به معنای ایجاد چیزی و تربیت آن است، در این جمله سیاق را از خلقت به انشاء تغییر داده است، و این بدان جهت است که دلالت کند بر این که آنچه به وجود آوردیم حقیقت دیگری است غیر از آنچه در مراحل قبلی بود. اوصافی که **خدا** در مرحله اخیر به آن داده و آن را انسان کرده است، نه عین آن اوصاف در مراحل قبلی بود و نه همجنس آن، در انشای اخیر او را صاحب حیات، قدرت و علم کرده، به او جوهره ذاتی داد که سنخ آن در مراحل قبلی یعنی در نطفه، علقه، مضغه و عظام پوشیده به لحم نبود. همچنان که در آن مراحل، اوصاف **علم و قدرت و حیات** نبود. پس در مرحله اخیر چیزی به وجود آمده است که کاملاً مسبوق به عدم بوده و هیچ سابقه ای نداشت. البته مرحله اخیر با مراحل قبلی نوعی اتحاد و تعلق دارد تا آن را در راه رسیدن به مقاصدش به کار گیرد.

[۶۱] المیزان، طباطبائی، ج ۱، ص ۱۸، علامه محسنین (م/۱۴۰۲ق)، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۹۸ق.

[۶۲] شیعه در اسلام، الطباطبائی، ج ۱، ص ۲۰، علامه محسنین (م/۱۴۰۲ق)، کتابخانه بزرگ اسلامی، ۱۳۵۲.

آیه دیگری که بر اثبات مطلب اقامه شده، آیه دهم از **سوره سجده** است: (وَقَالُوا إِنَّا ضَلَّلْنَا فِي الْأَرْضِ إِنَّمَا لَفَى خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ) قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ؛ «کافران (از روی تعجب و انکار) گفتند: آیا پس از آنکه ما در زمین ناپود شدیم باز از نو زنده خواهیم شد؟ بلی (البته زنده خواهید شد لکن) آنها به شهود خدایشان کافرند. ای رسول ما، به آن‌ها بگو **فرشته مرگ** که مأمور **قبض روح** شماسست، جان شما را خواهد گرفت و پس از مرگ به سوی خدای خود باز می‌گردید».

علامه طباطبائی (رحمه الله در ذیل آیه فوق بیان می‌کند که کلمه «یتوفاکم» دلالت می‌کند که روح تمام حقیقت انسانی است که به «من» از آن تعبیر می‌شود. نه آن چنان که برخی گمان می‌کنند روح تمام حقیقت انسان نیست، بلکه جزئی از انسان است، یا **روح** حالت یا صفت عارضی برای انسان است. دلیل مطلب این است که استبعاد **کفار** مبتنی بر آن است که حقیقت انسان همان بدنی است که بعد از **مرگ** متلاشی شده و در زمین ناپود می‌شود. لکن پاسخ خداوند متعال مبتنی بر آن است که حقیقت انسان عبارت از روح (و نفس) است، و از آنجا که **فرشته مرگ** آن را به تمام و کمال گرفته و نگه می‌دارد چیزی از روح از بین نمی‌رود.

[۶۳] المیزان، طباطبائی، ج ۷، ص ۱۳۰، علامه محسنین (م/۱۴۰۲ق)، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۹۸ق.

آیه دیگری که برای اثبات مطلب، بیان شده، آیه بیست و هشتم از **سوره فجر** است:

[۶۴] غزالی، ابوحامد محمد بن محمد، دار الأفق الجدید، بیروت، ۱۹۷۵م.

«ای نفس مطمئنه به سوی پرورنگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است».

فخر رازی در ذیل آیه فوق می‌نویسد: خطاب «ارجعی»، به **نفس مطمئنه** در حال مرگ، متوجه است، و این بیانگر آن است که آنچه بعد از مرگ جسد (و بدن) به سوی **خدا** رجوع می‌کند هم زنده است و هم از خدا راضی و خدا هم از او راضی است. و آن چیزی که راضی است غیر از انسان نمی‌تواند باشد، بنابراین انسان بعد از مرگ جسد، باقی است و زنده و باقی غیر از مرده است، پس حقیقت انسان غیر از بدن و جسد است.

[۶۵] التفسیر الکبیر، الرازی، ج ۱، ص ۴۱، فخر الدین محمد بن عمر (م/۶۰۶)، دار الکتب العلمیه، بی‌جا، بی‌تا.

در کلام نورانی از **امام علی** (علیه‌السلام) وارد شده که حضرت فرمودند: «أصلُ الإنسان نُفْسُهُ؛ حقیقت انسان همان عقل اوست»

[۶۶] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۲، ص ۱۰۸، **محمد باقر** (م/۱۱۱۰ق)، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴.

[۶۷] امالی، مفید، ج ۱، ص ۲۴۰، محمد بن محمد، بیروت، دار المفید للطباعة والنشر.

و نیز **امام صادق** (علیه‌السلام) در این زمینه می‌فرماید: «دعامةُ الإنسان العقلُ والعقلُ منه الفطنةُ والفهمُ والجفطُ والعلمُ والبعضُ یكتملُ وهو دلیلُهُ ومبصرُهُ ومفتاحُ أمرِهِ؛ اسلس و رکن انسان عقل است، و عقل انسان عبارت از زیرکی، درایت، صیانت و علم است، و آدمی به سبب عقل کامل می‌شود و عقل، دلیل و راهنما و کلید امور اوست».

[۶۸] الکافی، کلینی، رازی، ج ۱، ص ۲۵، **محمد بن یعقوب** (م/۲۲۹ق)، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ش.

[۶۹] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۹۰، **محمد باقر** (م/۱۱۱۰ق)، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴.

حقیقت انسان در دیدگاه اسلام

از مجموع مطالب یاد شده می‌توان نتیجه گرفت که روح و بدن در نظر **اسلام** در واقع مخالف همدیگرند، حیات اصالتاً از آن روح است و تا روح به بدن تعلق دارد، بدن نیز از وی کسب حیات می‌کند و هنگامی که **روح** از بدن قطع علاقه می‌کند، بدن از کار می‌افتد و روح همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد.

[۷۰] شیعه در اسلام، الطباطبائی، ج ۱، ص ۲۰۷، علامه محسنین (م/۴۰۲ق)، کتابخانه بزرگ اسلامی، ۱۳۵۲.

بنابراین انسانیت انسان و اصالت او به **روح** او بستگی دارد که با فاسد شدن بدن از بین نمی‌رود و ادراک لذت و الم از سوی انسان متوقف بر داشتن بدن نیست.

[۷۱] تفسیر بیضاوی، ج ۲، ص ۱۱۴.

و با توجه به این که آن چه در حقیقت انسان اصیل است روح او بوده و برای بدن هیچ سهمی جز به گونه تبعی و اعتباری در حقیقت آدمی نمی‌توان قائل شد، می‌توان نتیجه دیگری گرفت و آن این که ویژگی های تبعی و خصوصیت های مربوط به حوزه غیر حقیقی انسان، هیچ تمایزی را به لحاظ جنسیت در وجود او اثبات نمی‌کند. بنابر این همه خطابت **قرآن** در محورهای کلی همچون معرفت، **ایمان**، معدلت، صلاح، هدایت، هجرت، عبادت، حتی ولایت و دیگر کمالات ملکوتی که مؤمنان را به اوج قله‌های عظمت و **عرفان** می‌خواند، اگر چه طبق فر هنگ محاوره با صبیغه‌ها و ضمیرهای منکر آمده باشد، حقیقت انسان را در بر می‌گیرد و هیچ نگاهی به **زن** یا **مرد** بودن او ندارد.

[۷۲] حیات حقیقی انسان در قرآن، جوادی آملی، ج ۱، ص ۱۸۴، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۸۴ش.

پس از بررسی ساختار وجودی انسان و اثبات این‌که حقیقت انسان همان **روح** و نفس اوست و بدن در حیات و بقای خود کاملاً وابسته به روح است. در این قسمت از بحث، لازم است جایگاه و رتبه وجودی انسان در نظام آفرینش مورد بررسی قرار گیرد. در ذیل به برخی از مهم‌ترین جایگاه‌های انسان اشاره می‌شود:

← مقام خلافت الهی

بارزترین مقلمی که **خداوند** برای انسان مقدر فرموده است، مقام خلافت الهی است، چنان‌که در **قرآن** می‌فرماید: (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّيْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ)؛ «و آن گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت، گفتند: آیا در آن مخلوقی قرار می‌دهی که تباهی کند و خون‌ها بریزد، حل آن‌که ما تو را به پاکی می‌ستاییم و تقدیس می‌کنیم؟ گفت: من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید...» [۳۱] **بقره/سوره ۲، آیه ۳۰.**

نخستین مسئله در بلب خلافت الهی این است که حقیقت آن چیست؟

امام خمینی رحمه الله در این باره گفته است:

حقیقت خلافت و ولایت ظهور الوهیت است؛ و آن اصل وجود و کمال آن است. هر موجودی که حظی از **وجود** دارد، از حقیقت الوهیت و ظهور آن‌که **حقیقت خلافت و ولایت** است حظی دارد، و لطیفه الهی در سرتاسر کائنات، از **عوالم غیب** تا منتهای عالم شهادت بر ناصیه همه ثبت است. (لکن) انسان وجود کاملی است که جامع همه مراتب عقلی و مثالی و حسی بوده و عوالم غیب و شهود و آنچه در آنهاست در او منطوق است.

[۳۲] امامت و انسان کامل، (تبیان آثار موضوعی دفتر چهل و دوم، ج ۱، ص ۳۲، امام خمینی، سید روح الله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمه الله)، ۱۳۸۱.

[۳۳] امامت و انسان کامل، (تبیان آثار موضوعی دفتر چهل و دوم، امام خمینی، سید روح الله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمه الله)، ۱۳۸۱.

به بیانی دیگر، مقام خلافت تمام نمی‌گردد مگر این‌که خلیفه نمایشگر مستخلف (عنه) باشد و تمامی شئون وجودی، آثار و **احکام** و تدابیری که به خاطر تأمین آن‌ها خلیفه و جانشین برای خود معین کرده را داشته باشد. خدای سبحان که مستخلف این خلیفه است، در وجودش مسمای به اسمای حسنا و متصف به صفت علیاست، و در ذاتش از هر نقص و در فعلش از هر شر و فساد مزوره است.

[۳۴] المیزان، طباطبائی، ج ۱، ص ۱۷۹، علامه محمدحسین (م/۱۴۰۲ق)، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۹۸ق.

بنابراین خلیفه خدا در زمین باید متخلق به اخلاق **خدا** باشد، و آنچه خدا اراده می‌کند او اراده کند و آنچه خدا حکم می‌کند او همان را حکم کند.

[۳۵] المیزان، طباطبائی، ج ۱، ص ۲۹۶، علامه محمدحسین (م/۱۴۰۲ق)، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۹۸ق.

← عمومیت خلافت بر همه انسانها

مسئله دیگر در این باره این است که آیا این مقام به **حضرت آدم** (علیه السلام) اختصاص دارد؟ یا شامل همه افراد انسان‌ها می‌شود؟ در این زمینه نیز دیدگاه‌های متفاوتی مطرح است، لکن نظر دقیق و صحیح آن است که این مقام عمومیت دارد، به دلیل این‌که او لای پیمان خلافت در **آیه** شریفه در قالب جمله اسمیه، صورت گرفته است که مفید استمرار و تداوم آن در آینده است.

[۳۶] صورت و سیرت انسان در قرآن، جوادی آملی، ج ۱، ص ۲۹۱، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۸۳ش.

ثانیاً در فلسفه جعل خلیفه مطرح شده است که استخلاف، به جهت احتیاج خدای متعال به خلیفه نیست، بلکه به خاطر قصور بشر از قبول مستقیم و بدون واسطه فیض و اوامر الهی است و به همین خاطر است که **انبیاء** را از جنس بشر قرار داده‌اند نه از سنخ **ملائکة**.

[۳۷] تفسیر اختصاصی صدر المتألهین، ج ۲، ص ۳۶۰

[۳۸] تفسیر اثنی عشری، حسینی شاه عبد العظیمی، ج ۱، ص ۱۰۷، حسین ابن احمد (م/۱۳۸۴ق)، انتشارات میقت، تهران، ۱۳۶۳ش.

[۳۹] تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کاشانی، ج ۱، ص ۱۵۵، ملافتح الله (م/۹۸۸-۹۷۷ق)، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۴۴ش.

[۴۰] تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، قمی المشهدی، ج ۱، ص ۳۲۱، محمدرضا بن محمد رضا (قرن ۱۲)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۶ش. و لازمه وجود بشر و نظام تکلیف، وجود خلیفه است. بنابراین خلافت الهی نیز به موازات زندگی بشر در نسل‌های حضرت آدم (علیه السلام) باید استمرار داشته باشد.

محور خلافت اصطلاحی، علم به اسمای الهی است و علم اسمای حسنا الهی نیز حقیقت مشکک است؛ مثلاً در انسان کامل، همه **اسمای حسنا**، به نحو کامل یافت می‌شود و در انسان متوسط و ضعیف به طور متوسط یا ضعیف ظهور می‌کند. حال اگر انسانی نتوانست یا نخواست اسمای الهی را در حد متوسط یا ضعیف به فعلیت برساند خلافت وی در حد قوت است نه فعلیت، و خود او نیز خلیفه بالقوه است، نه بالفعل. پس خلافت الهی از سنخ کمال وجودی و مقول به تشکیک است و مراحل عالی آن در انسان‌های کامل نظیر **حضرت آدم** (علیه السلام) و انبیا و اولیای دیگر یافت می‌شود و مراحل مادون آن در انسان‌های وارسته، متدین و متعهد ظهور می‌کند.

[۴۱] تسنیم، جوادی آملی، ج ۳، ص ۵۵، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۷۸ش.

[۴۲] تسنیم، جوادی آملی، عبدالله، ج ۳، ص ۵۶، اسراء، قم، ۱۳۷۸ش.

حکیم متأله **ملاصدرا** رحمه الله درباره عمومیت خلافت الهی برای همه انسان‌ها، می‌نویسد: «هر یک از افراد بشر اعم از این‌که کامل باشد یا ناقص، به حسب برخورداری از حظ و سهم انسانیت، نصیبی از خلافت الهی دارند، چنان‌که خدای متعال می‌فرماید: (هُوَ الَّذِیْ جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ)،

[۴۳] **فاطر/سوره ۳۵، آیه ۳۹.**

اهل فضل از انسان‌ها در آینه اخلاق ربانی خود صفت جمال الهی را نمایش می‌دهند. و **خداوند** سبحان با ذات و جمیع صفاتش در آینه قلوب انسان‌های کامل تجلی و ظهور می‌کند. و انسان‌های ناقص جمال صنع و کمال مخلوقات او را در آینه صنعت‌ها و حرفه‌هایشان نشان می‌دهند.

[۴۴] اسرار الایات، صدر الدین شیرازی، ج ۱، ص ۱۰۸، محمد بن ابراهیم (م/۱۰۵۰ق)، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۴۰۲ق.

← انسان مستخلف عنه کیست؟

نکته دیگر در بلب خلافت این است که مستخلف عنه کیست؟ و انسان جانشین چه کسی است؟ در این مورد نیز اقوال، مختلف است: برخی **جینیان** و برخی نیز **ملائکة** های زمینی را مستخلف عنه دانسته‌اند،

[۴۵] مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبری، ج ۱، ص ۷۳، رضی الدین ابوعلی الفضل بن الحسن (م/۵۴۸ق)، دار احیاء التراث العربی، بیروت لبنان، ۱۳۷۹ق.

لکن نظر دقیق آن است که این خلافت از آن خداست. چرا که اولاً سبب **آیه** خلافت و آیه بعدی این است که خداوند در مقام اعطای کرامت و کمال به انسان است، کرامتی که نیاز به زمینه مناسبی چون علم به اسماء دارد و ملانکه مکرّم از زمینه فوق‌محدود و محدودند. چنین کمال و کرامتی در صورتی تصور دارد که انسان خلیفه خدا باشد نه خلیفه دیگری. ثانیاً: نسل‌های

فراوانی یکی پس از دیگری آمده‌اند و هر کدام جانشین دیگری بوده است و آفرینگار همه آن‌ها خدای سبحان بوده است، ولی هنگام آفریدن هیچ یک، فرشتگان را در جریان آفرینش نسل جدید قرار نداد و از آن به عنوان خلیفه یاد نکرد.

[۸۸] تسنیم، جوادی آملی، ج ۳، ص ۶۱، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۷۸ ش.

مضافاً بر این از تعجب فرشتگان استفاده می‌شود که چنین خلایقی در نظر آنان که بندگان مکرم و معصوم خدا بوده‌اند مقلمی بس بزرگ و عظیم بوده است، حال اگر خلافت آدم از جانب اشخاص دیگر که قهرأ در رتبه پایینی قرار داشتند می‌شد، برای فرشتگان مایه اعجاب و موجب سؤال نبود. بنابراین سؤال و تعجب فرشتگان تنها در «خلافت از خدا» برای آدم معنی پیدا می‌کند.

← قلمرو خلافت انسان

نکته پایانی در بحث خلافت انسان، این است که قلمرو خلافت انسان کجاست؟ هر چند ممکن است از ظاهر آیه برداشت شود که این خلافت مربوط به زمین است، لکن قلمرو خلافت انسان اختصاص به زمین ندارد، بلکه همه آسمان‌ها و زمین را شامل می‌شود. چرا که زمین مسکن و مقر وجود مادی و جسمانی اوست و کلمه (فی الأرض...) در آیه، بدین معناست که در قوس صعود، مبدأ حرکت تکاملی انسان، زمین است. بنابراین کلمه (فی الأرض...) قید جعل است، نه قید خلافت. به ویژه با توجه به این‌که خلیفه، کسی است که فرشتگان آسمان در برابر او سلجند و اگر او تنها خلیفه خدا در زمین باشد فرشتگان خلیفه خدا در آسمانها خواهند بود و سجده آن‌ها برای انسان کامل معنا ندارد.

[۸۹] تسنیم، جوادی آملی، ج ۳، ص ۱۱۶، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۷۸ ش.

← مقام کرامت و افضلیت انسان

خداوند درباره کرامت و افضلیت انسان بر سایر موجودات در [سوره اسراء](#) آیه هفتم، می‌فرماید: (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً) «ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر [دریا](#) و خشکی (بر مرکب های راهوار) حمل کردیم، و از انواع روزی های پاکیزه به آنان روزی دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از مخلوقات خویش برتری دادیم». آیه شریفه در مورد اثبات کرامت و برتری انسان بر سایر مخلوقات است، پیرامون کرامت و افضلیت انسان، چند مسئله باید مورد بحث قرار گیرد: آیا انسان بطور مطلق بر همه مخلوقات حتی فرشتگان بطور مطلق برتری دارد؟ یا برتری انسان بر سایر مخلوقات مطلق نبوده و تحت شرایط خاصی است؟ مضافاً بر این معیار کرامت و برتری در انسان چیست؟

تفضیل بین ملائکه و بشر

بحث در تفضیل بین ملائکه و بشر بین دانشمندان به دو صورت مطرح شده است:

صورت اول: تفضیل بین [انبیاء](#) و ملائکه، که در این باره سه قول ارائه شده است: قول اول این‌که انبیاء از ملائکه برترند، این قول به جمهور [اهل سنت](#) و [فخرالدین رازی](#) نسبت داده شده است. قول دوم این است که ملائکه بر [انبیاء](#) برتری دارند، این قول به [معتزله](#) و برخی از علمای دیگر اهل سنت همچون ابواسحاق اسفرائینی و ابویکر باقلانی نسبت داده شده است. گروهی نیز از اظهار نظر در مسئله خودداری کرده اند. البته اختلاف مزبور در غیر نبی مکرم اسلام است، چرا که به اتفاق تمامی علما وجود مقدس ایشان اشرف انبیا و افضل خلائق می‌باشد.

[۹۰] الحیاتک فی اخبار الملائک، السیوطی، ج ۱، ص ۵۹، عبدالرحمن، نرم افزار المكتبة الشاملة.

صورت دوم: تفضیل بین ملائکه و بشر (غیر از انبیاء)، که برخی خواص ملائکه را افضل از اولیای بشر دانسته‌اند و بعضی بالعکس اولیای بشر را برتر از خواص ملائکه شمرده‌اند. عده ای نیز جمیع ملائکه را برتر از اولیای بشر دانسته اند.

[۹۱] الحیاتک فی اخبار الملائک، السیوطی، ج ۱، ص، عبدالرحمن، نرم افزار المكتبة الشاملة.

معروف در نزد [شیعه](#) آن است که افراد مؤمن از بشر، جز [زوات](#) بکند هم زنده است و هم از خدا راضی و خدا هم از او راضی است. و آن چیزی که راضی است غیر از انسان نمیزد خدا گرمی تر از ملائکه اند.

[۹۲] المیزان، طباطبائی، ج ۱۳، ص ۱۷۰، علامه محسین (م/۱۴۰۲ق)، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۹۸ق.

جمهور [اهل سنت](#) معتقدند که رُسل بنی آدم از رُسل ملائکه برترند و رُسل ملائکه از اولیای بنی آدم افضلند و اولیای بنی آدم از اولیای ملائکه برترند و صالحین از اهل ایمان برتر از عوام ملائکه هستند و عوام ملائکه برتر از فاسقان اهل ایمان هستند..

[۹۳] تفسیر مواهب علیه، واعظ کاشانی، ج ۲، ص ۴۳۶، کمال الدین حسین (م/۹۱۰ق)، کتابفروشی اقبال، تهران، ۱۳۱۷ ش.

[۹۴] تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کاشانی، ج ۵، ص ۲۹۸، ملافتح الله (م/۹۸۷-۹۱۷ق)، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۴۴ ش.

آنچه در اینجا نیاز به بررسی دارد صورت دوم مسئله (برتری بین [ملائکه](#) و [انسان](#)) است، چرا که تفاضل بین [انبیاء](#) و ملائکه ذیل منحل مربوط (انبیاء و...) مطرح خواهد شد.

ادله برتری ملائکه بر انسان

← دلیل اول

خداوند در حق فرشتگان می‌فرماید: (وَمَنْ عَدُوٌّ لَّيَسْتَكْفِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ) «و آنان که در نزد او هستند (فرشتگان) هیچ گاه از عبادتش استکبار نمیورزند».

[۹۵] [انبیاء/سوره ۲۱، آیه ۱۹](#)

تقریر استدلال بدین نحو است که «عدیبت» در [آیه](#) مکانی نیست، بلکه تقرب شرفی و معنوی است، بنابراین آیه بیانگر آن است که چنین تقرب بی برای ملائکه حاصل است.

← نکته

در مقابل چنین جایگاهی خداوند در حق **مؤمن** می‌فرماید: (فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ)؛ «(اهل تقوا) در منزلگاه صدق و حقیقت، نزد خداوند مالک مقتدر متعینند».

[۱۶۱] قمر/سوره ۵۴، آیه ۵۵.

مضافاً بر این، **پیامبر اعظم** (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از جانب خداوند متعال می‌فرماید: «أَنَا عِنْدَ الْمُتَكَبِّرَةِ قُلُوبُهُمْ لِأَجْلِي» و روشن است که این، عظمت بیشتری را برای انسان ثابت می‌کند.

[۱۹۷] تفسیر القرآن العظیم، صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (م/۱۰۵۰ق)، ج ۳/۳۸، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۶ ش.

[۱۹۸] الحبانک فی اخبار الملائک، السیوطی، ج ۱، ص ۶۳، عبدالرحمن، نرم افزار المكتبة الشاملة.

← دلیل دوم

عبادات ملائکه سخت‌تر است و هر عمل شاقی افضل است، وجه سختی عبادات ملائکه بدین جهت است که ملائکه از آفت گوناگونی که برای بشر، خوف ایجاد می‌کند مصون هستند مثل: سیل، قتل و مرض و... و از طرفی، محل سکونتشان آسمان بوده و شبیه بهشت است، با وجود این نعمت‌ها، فرشتگان توجهی بدان نداشته و پیوسته در حال خوف و خشیت، مشغول عبادت خداوند هستند، در حالی که بشر در صورت ایمنی از حوادث و برخورداری از چنان نعمت‌ها، مطیع خدا نخواهد بود.

[۱۹۹] الحبانک فی اخبار الملائک، السیوطی، ج ۱، ص ۶۳، عبدالرحمن، نرم افزار المكتبة الشاملة.

← نکته

عبادات انسان نیز از جهتی سخت‌تر است، چرا که اسباب **بلا** و آفت، بشر را فرا گرفته و با وجود آن، آمی از عبادات خداوند غافل نبوده و راضی به رضای خداست. و این بی‌تردید اجر و پاداش بیشتری را در پی خواهد داشت.

[۱۰۰] تفسیر القرآن العظیم، صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (م/۱۰۵۰ق)، ج ۳، ص ۳۹، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۶ ش.

[۱۰۱] الحبانک فی اخبار الملائک، السیوطی، ج ۱، ص ۶۴، عبدالرحمن، نرم افزار المكتبة الشاملة.

← دلیل سوم

ملائکه، فرستادگان **خدا** بر **انبیا** (علیهم‌السلام) هستند و فرستاده از امت خود برتر است.

این دلیل نیز موجه نیست، چرا که افضلیت انبیا بر امت خود به خاطر رسالت و تبلیغ امر خدا نیست، بلکه به خاطر جایگاه شایسته آن‌ها و همراهی معجزات و کرامت با آنهاست.

[۱۰۲] الحبانک فی اخبار الملائک، السیوطی، ج ۱، ص ۶۴، عبدالرحمن، نرم افزار المكتبة الشاملة.

گفتنی است که در منابع یاد شده حدود بیست دلیل بر افضلیت ملائکه مطرح و مورد بررسی قرار گرفته است، در این جا به همین مقدار اکتفا می‌شود، جهت تفصیل به منابع فوق رجوع شود.

دلله برتری انسان بر فرشته

← دلیل اول

خداوند بر فرشتگان دستور داد که بر آدم **سجده** کنند

[۱۰۳] حجر/سوره ۱۵، آیه ۳۰

و مسجود افضل از ساجد است. در **آیه** مذکور هر چند خطاب سجده بر آدم (علیه‌السلام) مطرح است، لکن سجده بر آدم به سبب برخورداری از مقام خلافت الهی است، و در حقیقت حکم سجده شامل همه افراد بشر می‌شود، لذا سجده ملائکه بر خصوص آدم، از این باب بوده که آدم قائم مقام و نایب از همه جنس بشر بوده است..

[۱۰۴] المیزان، طباطبائی، ج ۱، ص ۲۰۳، علامه محمدرحیمین (م/۱۴۰۲ق)، دار الکتب الإسلامیه، ۳۹۸ ق.

در نقد این استدلال گفته شده است: اولاً مراد از **سجده**، سجده اصطلاحی نبوده بلکه صرف تواضع می‌باشد. ثانیاً: سجده به آدم نبوده بلکه در حقیقت سجده برای خدا بوده است.

[۱۰۵] تفسیر القرآن العظیم، صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (م/۱۰۵۰ق)، ج ۱، ص ۵۱، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۶ ش.

← نکته

اگر مراد از سجده، تواضع هم باشد، باز برتری بنی آدم بر ملائکه را اثبات می‌کند، چرا که تواضع فرشتگان در مقابل آدم، اگر بدون شایستگی و فضیلت باشد، لغو و باطل بوده و خلاف حکمت پروردگار است. پس قهراً به دلیل شایستگی آدم خواهد بود. اما وجه دوم که سجده برای خداوند بوده، این وجه درست است، چرا که سجده به آدم قطع نظر از امر خدا، شرک و **کفر** است، و به خاطر فرمان خدا، عین توحید است، لکن فرشتگان قبل از دستور سجده به آدم، نیز **خدا** را سجده و عبادت می‌کردند، حال چه خصوصیتی دارد که در این مقطع، سجده برای خدا از مجرای آدم بگذرد؟ خود این مسئله قهراً فضیلتی را برای مسجود نسبت به ساجد اثبات می‌کند.

← دلیل دوم

[آدم \(علیه السلام\) به خاطر تعلیم اسماء](#)

[\[۱۰۶\] بقره/سوره ۲، آیه ۳۱.](#)

اعلم ان ملائکه بوده است، و اعلم افضل از غیر اعلم است.

[\[۱۰۷\] الحبانک فی اخبار الملائک، السیوطی، ج ۱، ص ۶۰، عبدالرحمن، نرم افزار المكتبة الشاملة.](#)

[\[۱۰۸\] تفسیر القرآن العظیم، صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم \(م/۱۰۵۰ق\)، ج ۳، ص ۵۱ انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۶ش.](#)

در این جا نیز ثابت شده که مراد از آدم نوع انسان بوده و برخوردار از علم به اسمای الهی اختصاص به شخص آدم ندارد. چرا که برخوردار از اسمای الهی زمینه سازی برای مقام خلافت الهی آدم بوده است و قبلاً بیان شد که مقام خلافت الهی برای نوع بشر بوده است.

← دلیل سوم

اطاعت بشر به خاطر برخوردار از **شهووت**، **حرص**، **غضب** و **هواهای نفسانی** که از موانع بزرگ اطاعت است، شاق و سخت تر از اطاعت فرشتگان است و هر اطاعت شاقی افضل است.

[\[۱۰۹\] تفسیر القرآن العظیم، صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم \(م/۱۰۵۰ق\)، ج ۳، ص ۵۱ انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۶ش.](#)

[\[۱۱۰\] سائر الخلق المیزان، طباطبائی، ج ۱۳، ص ۱۷۰، علامه محسنین \(م/۴۰۲ق\)، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۸ق.](#)

برخی در مقابل این دلیل، عبادت فرشتگان را سخت تر از عبادت بشر توجیه کرده اند که تقریر آن همراه با نقش بیان شد.

← دلیل چهارم

خداوند در **سوره مؤمنون** آیه چهاردهم با اشاره به مراحل شکل گیری خلقت انسان که از نطفه آغاز شده پس از مرحله علقه و مضغه و عظام، گذر کرده و در نهایت می فرماید: (ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَيَّنَّا لَكِ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)؛ «(به همین روح پاک مجرد) خلقتی دیگر انشا نمودیم پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است». تقریر استدلال بدین نحو است که خداوند پس از زمین روح به کالبد جسمانی بشر برای خودش «احسن الخالقین» خطاب می کند. بدیهی است که احسن خالق بودن ملازم با احسن مخلوقین نیز هست. فلذا چنین تعبیری در آفرینش هیچیک از مخلوقات و حتی فرشتگان به کار نرفته است، بنابراین اشرافیت انسان بر فرشتگان اثبات خواهد شد.

ممکن است گفته شود که اساساً در آیه، بحث پیرامون خلق و خلقت است و بشر از عالم خلق است ولی فرشتگان از عالم امر، و سیاق آیه ناظر به عالم مخلوقات و خلق است نه عالم امر، فلذا آیه ناظر بر احسن بودن انسان نسبت به عالم مخلوقات است نه عالم فرشتگان که از عالم امر هستند.

در پاسخ می توان گفت که هر چند کالبد جسمانی بشر از عالم خلق است لکن در قسمت اول بحث «انسان» (همین مقاله) ثابت شد که گوهر وجود بشر را نفس و **روح** او تشکیل می دهد، و روح انسان نیز از عالم امر است نه عالم خلق، چنان که ذات باری تعالی فرمود.

[\[۱۱۱\] حصی الرازی، سدید الدین، \(قرن ۷\)، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.](#)

[\[۱۱۲\] اسراء/سوره ۱۷، آیه ۸۵.](#)

بنابراین مراد از کلمه خلق در «احسن الخالقین» نیز کاربرد عام خلق خواهد بود که شامل عالم امر نیز خواهد بود.

امام خمینی (رحمه الله) در باره جامعیت مقام انسان می فرماید: هر چیزی که تجلی حق در آینه دانش کامل تر باشد به **عالم غیب** رهنمون تر است، بنابراین، عوالم عقول مجرد و نفوس اسفهبیه چون از ظلمت ماده منزّه و از کورت هیولا پاک و از غبار تعیین ماهیت برکنارند، کلمات تامه الهی هستند و لکن چون هر یک از آنها آینه یک صفت یا اسم اند، ناقصند، چنان که برخی راکعانی هستند که به سجده نمی روند و... اما انسان کامل از آن جهت که وجود جامع و آینه تمام نمای اسما و صفات الهی است، کامل ترین کلمت الهی است.

[\[۱۱۳\] امامت و انسان کامل، \(تبیین آثار موضوعی دفتر چهل و دوم، ج ۱، ص ۲۸، امام خمینی، سید روح الله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی \(رحمه الله\)، ۱۳۸۱.](#)

تفاضل بین انسان و ملائکه در دیدگاه علامه طباطبائی

علامه طباطبائی (رحمه الله) پیرامون تفاضل بین ملائکه و بشر بیان جامعی به ترتیب ذیل ارائه کردند:

خدای سبحان ملائکه را دارای مقام قرب دانسته و ایشان را در حظائر قدس و منازل انس جای داده و خزینه های اسرار خود و حاملین امر و واسطه های میان خود و خلق قرار داده است. حق طلب آن است که صرف امکان فعل و ترک و این که انسان به طور مساوی به آن دو قدرت دارد ملاک اصلی فضیلت نیست، بلکه اطاعت بشر بدان جهت فضیلت است که از صفای طینت و حسن سریره او کشف می کند. و با توجه به این که ذات فرشتگان که قوامش بر طهارت و کرامت است و اعمالش جز نیت عبودیت و خلوص نیت حکمی ندارد، از جنس و ذات انسان که با کورت های هوا و تیرگی های **غضب** و **شهووت** مکرر است افضل و شریف تر است، فلذا اعمال فرشتگان خالص تر از اعمال انسان است، چرا که اعمالشان هم رنگ ذاتشان است. البته از آنجا که همین انسان، کامل ذاتی خود را به تدریج یا به سرعت از راه به دست آوردن استعدادهای تازه کسب می کند، ممکن است در اثر آن استعدادها حاصله، به مقامی از قرب و به حدی از کمال برسد که مافوق حدی باشد که ملائکه با نور ذاتیش در ابتدای وجودش رسیده است، و خلاصه کلام خداوند سبحان در قرار دادن **خلیفه** همین است که این انسان در تحمل علم به اسماء، قدرتی دارد که شما ندارید، و حین تحمل اسماء، مرتبه ای از کمال است که مقام **تسبیح ملائکه** به حمد خدا و تقدیسشان به آن پایه نمی رسد.

تفاضل بین انسان و ملائکه در دیدگاه حکیم صدر المتألهین

حکیم صدر المتألهین نیز درباره تفاضل بین انسان و ملائکه بیان دقیقی به ترتیب ذیل ارائه کرده اند؛ بررسی تفاضل بین **ملائکه** و انسان مبتنی بر چند اصل است:

← اصل اول

ریشه و اسس موجودات، **جوهر** آنهاست نه اعراضشان، و اصول جوهر را نیز موجودات مادی، و اصول مجردات را عقول (ارواح کلیه) تشکیل می دهد نه نفوس، و اصول ارواح هم **روح** کلی است که بین او و حق فاصله ای نیست.

← اصل دوم

هر موجودی که در سلسله علّیت و معلولیت به واجب الوجود نزدیک تر است، آن موجود اشرف و افضل خواهد بود، چرا که فیض الهی از مجرای آن برای سایر موجودات نازل می‌شود.

← اصل سوم

انسان هر چند به حسب صورت بشری نوع واحدی است، لکن به لحاظ قابلیت نفسانی که به سبب صورت باطنی اخروی شکل می‌گیرد، ممکن است دارای انواع مختلف و متباین باشد که بعضی از آن‌ها از جنس ملک و برخی دیگر از جنس شیطان و برخی دیگر از جنس درنگان یا حیوانات و یا پایین تر از حیوان باشد.

← اصل چهارم

همچنان که موجودات در قوس نزول (به لحاظ ایجابی و صدوری) از اعلی شروع و به ادنی که ماده جسمانی است، ختم می‌شود. در قوس صعود اعدادی بالعکس از ادنی شروع شده و به سلسله اعلی به راه خود ادامه می‌دهد. بنابراین در سلسله ابداع و افاضه هر موجودی که به لحاظ وجودی مقم است همان اشرف و افضل خواهد بود. و در سلسله تکوین و صعود برای غایت هر موجودی به آخرین منزل قدم نهد، اشرف و افضل خواهد بود.

← اصل پنجم

انسان در بین موجودات بایستی حرکت تکملی خودش از پایین ترین و ضعیف ترین مرحله وجود شروع بکند فلذا مسیر او تا نهایت کمال طولانی ترین و سخت ترین مسیر است، به دلیل این که صورت نوعیه انسان از بین انواع حیوانات، ضعیف ترین صورت بوده و به لحاظ ابزارهای حسی و حرکتی در حد پایین قرار دارد. و **آیه شریفه** (خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا) نیز به همین مطلب اشاره دارد. و البته این ضعف و قوه هست که در انسان منشأ حرکت به سوی **کمال** و تعالی است. در حالی که سایر حیوانات معمولاً در همان کمال حیوانی ابتدایی خود متوقف می‌شوند. از سوی دیگر فرشتگان نیاز به حرکت به سوی کمال را ندارند چرا که آن‌ها تقرب و وصولشان دایمی است. با توجه به این اصل جای تعجب است که برخی (همچون صابنان) برخورداری انسان از قوه و استعداد را مایه برتری فرشتگان بر او دانسته اند، در حالی که این خصیصه دقیقاً مایه تعالی انسان بر ملانک است.

← اصل ششم

برخی از نفوس انسانی گاهی در مسیر تکامل به رتبه اعلا از عقول رسیده و عقل بالفعل می‌شود که بالاترین مقام عقلی و شریف ترین قوه قدسی است. با توجه به مقدمات فوق، ممکن است که انسان در مسیر تکاملش به مقامی برسد که اشرف از ملانکه باشد، لکن همچنان که طبقات ملانکه به لحاظ وجود نزولی متفاوت است، طبقات انسان نیز به لحاظ صعود به سوی پروردگار متفاوت خواهد بود که بالاترین مرتبه آن، درجه و مقام **انبیاء** خواهد بود، بنابراین تفاضل بین **ملانکه** و انسان بایستی ناظر به مرتبه وجودی هر ملکی در قوس نزول با مرتبه وجودی آدمی در قوس صعود باشد. چرا که ملانکه دارای طوایف و مراتب است، برخی ملانکه علم و برخی ملانکه اعمال اند که برخی از آنان مأموران الهی در **بهشت** و برخی مأمور در **دوزخ** هستند، و اصناف بشر نیز متفاوت است، حال در بحث از تفاضل بین ملانکه اعمال و اصحاب اعمال از بشر، برتری با فرشتگان است، چرا که قدرت آن‌ها بر اطاعت بیش تر است.

تفاضل بین ملانکه علوم و اهل ولایت و نبوت از بشر

اما در بحث از تفاضل بین ملانکه علوم و اهل ولایت و نبوت از بشر، برتری با **انبیاء** و اولیاء (علیهم السلام) است، چرا که ایشان بین **علم** و عمل را جمع کرده و متصف به صفات خلاق و متخلق به اخلاق الهی و عارف به جمیع اسماء هستند. دلیل جامعیت وجودیشان هم آن است که آن‌ها ابتدا در عالم محسوسات بوده سپس از عالم متخیلات و مثال گذر کرده و به عالم حقایق و معقولات راه یافته اند، و بدین جهت مدتی مستحق خلافت الهی در زمین شده و سپس دامنه خلافتشان **عالم آسمان** و **ملکوت** را فرا گرفته است چه این که خدای سبحان فرمود: «لولاک لما خلقت الأفلاک» و در نهایت مظهر اسماء و صفات الهی گشته اند. چنان که خدای متعال فرمود.

[۱۱۴] حصی الرازی، سدید الدین، (قرن ۷)، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۴۱۴ ق.

[۱۱۵] نساء/سور ۴، آیه ۸۰.

این عربی در **فصوص الحکم** نیز ملانکه را به گونه ای دیگر به سه دسته تقسیم کرده است: ملانکه زمینی، آسمانی و ملانکه مقرب و متعالی، سپس گفته است که انسان به لحاظ رتبه، از ملانکه زمینی و آسمانی بالاتر و برتر است، لکن ملانکه مقرب از نوع انسان برتراند، و انسان کامل نیز برتر از ملانکه مقرب است.

[۱۱۶] شرح فصوص الحکم، جندی، ج ۱، ص ۹۵۸، مؤیدالدین، بوستان کتاب، قم، ۱۴۲۴.

برخورداری انسان از فطرت الهی

یکی دیگر از شایستگی های والای انسان این است که خداوند او را به لحاظ خلقت و ساختار درونی خدانشناس و **خدا** جو آفریده است. چنان که در **سوره روم** می‌فرماید: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَیِّمُ وَلَٰكِن كَثُرَ النَّاسُ لَا یَعْلَمُونَ)؛ «پس روی خود را به آیین خالص پروردگار خود کن، این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده، نگرگونی در آفرینش الهی نیست، این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند»..

[۱۱۷] روم/سور ۳۰، آیه ۳۰.

در **آیه شریفه** «الف و لام» در «الدین» برای عهد بوده و مراد از آن **دین اسلام** است، یعنی آن دینی که بایستی به سوی آن اقامه وجه کنی، همان دینی است که خلقت بدان دعوت و **فطرت الهی** به سوبش هدایت می‌کند. برای این که دین چیزی به غیر از سنت حیل و راه و روشی که انسان را به سوی سعادت و کمال رهنمون می‌کند، نیست و سعادت خواهی و آرمان طلبی در هر موجودی بالخصوص انسان، فطری آنهاست، بنابراین نقش فطرت در انسان به منزله هادی و راهنما به سوی سعادت و کمال که غرض از خلقت اوست خواهد بود..

[۱۱۸] المیزان، طباطبائی، ج ۱۶، ص ۱۸۷، علامه محسین (م/۱۴۰۲ق)، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۹۸ق.

البته در باره فطرت بحث های گوناگونی مطرح است که بایستی به منحل مربوط مراجعه شود.

یکی دیگر از خصوصیات منحصر به فردی که **قرآن** برای انسان مطرح می‌کند آن است که انسان دارای قابلیت‌ها و استعداد‌های برای قبول و حمل **امانت الهی** بوده و آن را پذیرفته است، چنان که خداوند در این رابطه می‌فرماید: (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا)؛ «ما این امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت را بر دوش گرفت که او ستمکار و نادان بود».

[۱۱۹] **احزاب/سوره ۳۳، آیه ۷۲.**

مراد از آسمان‌ها و زمین در آیه اهل آسمانها و زمین، یعنی فرشتگان و قدسیان است..

[۱۲۰] انوار درخشان در تفسیر قرآن، حسینی الهمدانی، ج ۱۲، ص ۱۷۷، سید محمد، کتابفروشی لطفی، تهران، ۱۳۸۰.

[۱۲۱] تفسیر اثنی عشری، حسینی شاه عبد العظیمی، ج ۱۰، ص ۴۹۸، حسین ابن احمد (م/۱۳۸۴ق)، انتشارات میقت، تهران، ۱۳۶۳ش.

[۱۲۲] تفسیر مواهب علیه، واعظ کاشانی، ج ۳، ص ۴۹۴، کمال الدین حسین (م/۹۱۰ق)، کتابفروشی اقبال، تهران، ۱۳۱۷ش.

← حقیقت امانت الهی

در مورد این‌که مراد از حقیقت امانت الهی چیست؟ هر چند اقوال مختلفی ارائه شده است لکن احتمال صحیح عبارت از این است که مراد از امانت کمالی است که ناشی از تلبس و داشتن اعتقادات حق و نیز تلبس به اعمال صالح و سلوک طریقه کمال حاصل شود و بدین نحو که از حسیض ماده به اوج اخلاص ارتقا پیدا کند و خداوند حامل آن امانت را برای خود خالص کند.

[۱۲۳] جوادی آملی، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۸۳ش.

کمالی که از پیمودن این راه برای انسان حاصل می‌شود، در این کمال هیچ موجودی (نه آسمان و نه زمین و نه غیر آن دو) شریک انسان نیست، از سوی دیگر چنین کسی تنها خدا متولی امور اوست و جز **ولایت الهی** هیچ موجودی از آسمان و زمین در امور او دخالت ندارد. چون **خدا** او را برای خود خالص کرده است.

مراد از عرضه داشتن این ولایت بر آسمانها و زمین و نپذیرفتن آنها، بدان معنی است که در انسان استعداد و صلاحیت تلبس به آن هست ولی در آن‌ها نیست.

[۱۲۴] **المیزان، طباطبائی، ج ۱۶، ص ۳۷۳، علامه محمدحسین (م/۱۴۰۲ق)، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۹۸ق.**

بنابراین آیه در حقیقت بیانگر کمال منحصر به فرد برای انسان هاست، لکن نکته ای در آیه و از کلمت ظلم و جهول شاید استفاده شود آن است که این عبارات بیانگر نقص انسان است، در حالی که چنین نیست بلکه اتصاف به ظلم و جهل خود مصحح حمل امانت و **ولایت الهی** است، برای این‌که کسی متصف به ظلم و جهل می‌شود که شائیت اتصاف به **علل** و **علم** باشد.

فذا به کوه‌ها و آسمان‌ها ظالم و جاهل گفته نمی‌شود، چرا که قابلیت اتصاف به علم و عدل را ندارند. بنابراین ولایت الهی و کمال صفت عبودیت وقتی حاصل می‌شود که حامل آن، علم و ایمان به **خدا** داشته و نیز عمل صالح را که عبارت دیگر از عدالت است، دارا باشد، و از آنجا که علم و عدالت انسان موهبتی است که خدا به او داده و لکن انسان فی حد نفسه جاهل و ظالم است، همین اتصاف ذاتی‌اش به **ظلم** و **جهل**، مصحح اطلاق آن بر انسان شده است.

[۱۲۵] **المیزان، طباطبائی، ج ۱۶، ص ۳۷۳، علامه محمدحسین (م/۱۴۰۲ق)، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۹۸ق.**

از طرفی این تعبیرها بیانگر آن است که دین خداوند و فرامین او بار بسیار سنگینی است که آملی به خودی خود از اقامه آن عاجز است، مگر این‌که بر اسس ثابت تکیه داشته باشد. و گرنه کسی از روی هوا و هوس نفسانی نمی‌تواند دین خدا را اقامه کند.

[۱۲۶] **المیزان، طباطبائی، ج ۶، ص ۶۷، علامه محمدحسین (م/۱۴۰۲ق)، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۹۸ق.**

برخورداری انسان از آزادی و حق انتخاب

آزادی و برخورداری از **حق اختیار** و انتخاب یکی از نعمت‌های بسیار بزرگ الهی برای بشر بوده و از کمالات ذاتی اوست، **قرآن** برخورداری انسان از **آزادی تکوینی** را با تعبیراتی همچون (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا)

[۱۲۷] **انسان/سوره ۷۶، آیه ۳.**

[۱۲۸] **حمصی الرازی، سدید الدین، (قرن ۷)، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.**

[۱۲۹] **کف/سوره ۱۸، آیه ۲۹.**

و هکذا،

[۱۳۰] **حمصی الرازی، سدید الدین، (قرن ۷)، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.**

[۱۳۱] **بقره/سوره ۲، آیه ۲۵۶.**

بین می‌کند. آملی هر چند به لحاظ تکوین و ساختار وجودی آزاد بوده و **حق اختیار** و انتخاب دارد، لکن در حوزه تشریح، **اخلاق** و **قانون**، و هم به لحاظ حکم عقلی، موظف و مکلف است که آنچه را که مایه **سعادت** و تعالی واقعی خود و جامعه است بیان کرده و در حوزه عمل نیز بر اسس عدالت و حکمت رفتار کند، چرا که پیش از این نیز بیان شد هر موجودی مخصوصاً انسان، کمال خواهی و حرکت به سوی سعادت فطری و ذاتی اوست، بنابراین قلمرو اختیار و آزادی انسان در حوزه تشریح محدود به مواردی بود که سعادت واقعی او را تأمین کند. اتفاقاً شقوقایی آزادی تکوینی نیز در گرو آن است که انسان در قلمرو تشریح و اخلاق از بهترین و متعالی‌ترین الگوهای رفتاری و عملی تبعیت کند. و این همان گام نهادن در آزادی معنوی و واقعی است، و از این روست که **امیر مؤمنان** (علیه‌السلام) گذشتن از دنیای به ظاهر شیرین و رنگین را نیازمند آزادی می‌خواند، «ألا حر يدع هذه اللماظة لأهلها إنه ليس لأنفسكم ثمن إلا الجنة فلا تتبعوها إلا بها؛ آیا از آده ای یافت می‌شود که از این پس مانده دهن و دندان گذشتگان چشم ببوشد، همانا جان های شما را جز بهشت، بهایی نیست، مبدا به غیر این بهای ملکوتی، خود را بفروشید».

[۱۳۲] **نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶.**

بنابراین کسانی که به بهانه آزادی به هر گونه آلودگی تن داد، و چهره واقعی خویش را مسخ می‌کند هرگز طعم آزادی واقعی را نچشیده، بلکه دچار بدترین نوع برنگی هستند، و بدین جهت است که امام علی (علیه‌السلام) شهوترانان را خوارتر و گرفتارتر از برنگان زر خرید می‌داند، «عبد الشهوة أنل من عبد الرق».

[۱۳۳] **بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۸، ص ۶۹، محمد باقر (م/۱۱۰ق)، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴.**

البته بحث آزادی زوایای گوناگونی دارد که به منخل مربوط (آزادی) مراجعه شود.

با توجه به مباحثی که پیرامون جایگاه انسان مطرح گردید روشن شد که اولاً: **خداوند** انسان را موجودی خودآگاه و مختار آفریده است و در وجود او شایستگی های منحصر به فردی همچون خدانشناسی و خداگرایی فطری و بالاتر از آن دریافت علم به **اسماء** و **صفات الهی** و سیر صعودی در اسماء و صفات الهی و نبل به مقام خلیفه الهی قرار داده است. بنابراین... آسمانها و زمین و نعمتهای آن همه اش مقدمه خلقت انسان بوده و بایستی در راستای تعالی و وصول به قرب خدای سبحان قرار گیرد. چنان که خدای سبحان می‌فرماید: (یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كُنْحًا فَلَمَّا لَقِيَهُ)؛ «ای انسان تو در حرکت به سوی پروردگارت سخت کوشنده هستی، پس او را دیدار خواهی کرد».

اومانیسیم و جایگاه انسان

با توجه به مبدأ شکل گیری انسان و غایت آفرینش او و مسیر و زاد و توشه‌های که برای انسان ترسیم گردید، آشکار می‌شود که برخی از تحلیل‌های نادرست **اومانیسیتی**، ناشی از جهل به حقیقت انسان و غفلت از جایگاه شایسته آن است.

اومانیسیم به معنای نوعی **جهن بینی** است که منکر وجود یا ارتباط با خداست، یا متعهد به دیدگاهی کاملاً غیر دینی است،

[۱۳۴] در سننامه الاهیت مسیحی، آلیستر، ج ۱، ص ۸۸، مک گراث، مترجم: بهروز حدادی، مرکز ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۴ ش.

و گاهی این اصطلاح را به معنی انسان محوری

[۱۳۵] اومانیسیم، تونی، ج ۱، ص ۲۸، دیویس، مترجم: عباس مخبر، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۳ ش.

[۱۳۶] گفتن مدرنیته، نصیری، ج ۱، ص ۱۷، عبدالله، نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۳ ش.

تعریف کرده اند. و جوهر اومانیسیم دریافت تازه و مهمی از شأن انسان به عنوان موجودی معقول و جدا از مقررات الهیاتی است، و دریافت عمیق تر این مطلب که، تنها ادبیات کلاسیک ماهیت بشر را در آزادی کامل فکری و اخلاقی نشان داده است..

[۱۳۷] اومانیسیم، تونی، ج ۱، ص ۳۱، دیویس، مترجم: عباس مخبر، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۳ ش.

در برخی از نحله‌های فکری اومانیسیتی،

[۱۳۸] تونی، دیویس، مترجم: عباس مخبر، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۳ ش.

انسان خدای انسانی، توصیف شده است، و خداوند چیزی جز انسان در نظر خود انسان نیست.

[۱۳۹] اومانیسیم، تونی، ج ۱، ص ۳۸، دیویس، مترجم: عباس مخبر، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۳ ش.

جورج الیوت می‌نویسد: نوع بشر هیچ جل پناهی به جز نوع بشر ندارد..

[۱۴۰] اومانیسیم، تونی، ج ۱، ص ۳۹، دیویس، مترجم: عباس مخبر، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۳ ش.

انسان یک نقطه آغاز ذاتی نیست، بلکه مقصد است و بیش از آنکه مجموعه مشخصی از صفات ذاتی باشد، هدف فرایندی مقید به زمانه و کمال نایافتنی است. اگر چیزی به نام موقعیت انسانی وجود داشته باشد. همواره کمال نایافته بودن و در نوسان بی وقفه میان میل به کمال و آگاهی بر شکست در این عرصه قرار گرفتن است.

[۱۴۱] اومانیسیم، تونی، ج ۱، ص ۴۳، دیویس، مترجم: عباس مخبر، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۳ ش.

در پاره ای از نگاه ها، جامعه اومانیسیتی چنین توصیف شده است: «در جهانی بدون خداوند، همزیستی اجتماعی و اخلاقی آن‌ها صرفاً متکی به منابع خودشان - خودشان به منزله نتیجه پیشرفت تکاملی نوع انسان - یعنی همدلی نوع دوستانه است».

[۱۴۲] اومانیسیم، تونی، ج ۱، ص ۴۳، دیویس، مترجم: عباس مخبر، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۳ ش.

اوگوست کنت در کتاب نظام سیاسی مثبت، پی ریزی نوعی کیش خدانشناسانه را پیشنهاد می‌کند که به اصول اومانیسیتی استوار باشد.

[۱۴۳] اومانیسیم، تونی، ج ۱، ص ۴۳، دیویس، مترجم: عباس مخبر، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۳ ش.

← اشکال اومانیسیم

در نگاه اومانیسیتی چنان‌که بیان گردید ساختار وجودی و جایگاه انسان در حد کالبد طبیعی تعریف شده و نیازهای وی نیز در چهارچوب **طبیعت** و زندگی مادی و دنیوی لحاظ شده است، و این در واقع مثله کردن حقیقت انسان و تحریف جایگاه شایسته او در نظام آفرینش است. به عبارتی آنچه در غرب به نام «انسان محوری» ترویج و بر آن افتخار می‌شود، در واقع محوریت انسانیت انسان نیست بلکه محوریت حیوانیت، انسان است! فلذا در عصر حاضر، سقوط ارزش های اخلاقی، گسترش **قتل** و جنگ‌های ویرانگر، تجاوز به حقوق اولی افراد و جوامع، صدها، بل هزاران مصیبت و گرفتاری که دامنگیر انسان مدرن جامعه امروز شده است همگی ناشی از چنین نگرش غیر واقعی به انسان و اجتماع است.

انسان در دیدگاه اسلام

از دیدگاه **اسلام** نیز چنان‌که به تفصیل گذشت انسان محور کائنات و مخلوق قرار گرفته است انسان محوری دینی می‌باشد. لکن انسان محوری دینی با اومانیسیم غربی تفاوت جوهری دارند، اسلام انسان را مرکب از دو بعد جسمی و روحی دانسته و اصالت را از آن **روح** می‌داند، حقیقت روح از آن خداست، و آدمی به لحاظ برخورداری از روح الهی شایستگی کسب مقام خلیفه الهی را پیدا می‌کند. بنابراین در مجموعه وجود انسان که خود عالم اکبر است روح او اصالت داشته و محور اصلی وجود انسان خلیفه بودن برای خداست. و موجودی که خلافت خدای سبحان مقوم هستی اوست در اضلاع سه گانه «مَصْنَع»، «مُورِد» و «مَقْصِد» بودن حتماً باید حکم خدا و رضای الهی در او ملحوظ گردد، خلیفه خدا هرگز مصدر هیچ جزم علمی و عزم عملی نخواهد بود، مگر آنکه مسبوق به اراده تشریحی **خدا** و حکم صادر از ناحیه او باشد و در مورد هیچ انسانی تصمیم نمی‌گیرد. مگر آنکه او را از منظر خلیفه خدا بنگرد و هیچ کاری را درباره فرد یا جامعه انجام نمی‌دهد، مگر آنکه مقصد آن جلب منافع و مصالح انسان و دفع مضار و مفساد از او باشد.

[۱۴۴] تسنیم، جواد آملی، ج ۳، ص ۱۴۱، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۷۸ ش.

در انسان محوری دینی انسانها و جوامع به شرقی و غربی، سیاه و سفید، **ثروتمند** و **فقیر** تقسیم نمی‌شود بلکه همه انسان‌ها در پیشگاه خداوند کریم، از کرامت برخوردارند و معیار ارزش گذاری تقوای الهی است. (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ).

[۱۴۵] **حجرات/سوره ۴۹، آیه ۱۳.**

بنابراین با چنین نگاهی هم اصل خدا محوری که تنها پایه **کمال** و مایه جمال انسانی است محفوظ می‌ماند و هم اصل انسان محوری تأمین می‌گردد. سر مطلب آن است که کمال آدمی در گرو کرامت و خلافت الهی اوست و خلعت کرامت الهی در پرتو کسب فضایل اخلاقی و دریافت اسماء و صفات الهی است. و نتیجه نهایی این‌که آنچه در سراسر عالم عموماً و بر عالم انسان خصوصاً **ولایت**، **حکومت** و محوریت دارد اراده خداست، و تنها مسیر دستیابی انسان به تاج کرامت، عبودیت دائم و تلاش مستمر است، چنان که خدای سبحان می‌فرماید: (الَّذِينَ جَاهَلُوا فِينَا لَنْهَبِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ)؛ «کسانی که در راه ما جهاد کردند قطعاً آنان را به راه های خویش هدایت کنیم، و به راستی خدا با نیکوکاران است».

[۱۴۶] **عنکبوت/سوره ۲۹، آیه ۶۹.**

- ۱) اسرار الآيات، صدر الدين شيرازي، محمد بن ابراهيم (م/۰۵۰ق)، انجمن اسلامي حكمت و فلسفه ايران، تهران، ۱۴۰۲ق.
- ۲) اشراق اللاهوت في نقد شرح الباقوت، الحسيني العبيدي، عميدالدين بن مجدالدين، تحقيق: علي اكبر ضيائي، ميراث مكتوب، بيروت، بي تا.
- ۳) امالي، مفيد، محمد بن محمد، بيروت، دار المفيد للطباعة والنشر.
- ۴) امامت و انسان كامل، (تبيين آثار موضوعي دفتر چهل و دوم، امام خميني، سيد روح الله، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (رحمه الله)، ۱۳۸۱.
- ۵) انوار التنزيل واسرار التأويل، البيضاوي، ناصر الدين ابوالخير عبدالله بن عمر بن محمد، نرم افزار المكتبة الشاملة.
- ۶) انوار الحكمة، فيض كاشاني، ملامحسن، تعليق: محسن بيدارفر، منشورات بيدار، قم، ۱۴۲۵ق.
- ۷) انوار درخشان در تفسير قرآن، حسيني الهدائي، سيد محمد، كتابفروشي لطفی، تهران، ۱۳۸۰.
- ۸) اومانيسم، تونی، ديوييس، مترجم: عيلس مخبر، نشر مركز، تهران، ۱۳۸۳ش.
- ۹) بحار الانوار، علامه مجلسي، محمد باقر (م/۱۱۰ق)، مؤسسه الوفاء، بيروت، ۱۴۰۴.
- ۱۰) تاج العروس، حسيني الزبيدي، سيد محمد مرتضى، دار الهداية، بيروت، بي تا.
- ۱۱) تسنيم، جوادى آملی، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۷۸ش.
- ۱۲) تفسير اثني عشری، حسيني شاه عبد العظيمي، حسين ابن احمد (م/۳۸۴ق)، انتشارات ميقلت، تهران، ۱۳۶۳ش.
- ۱۳) تفسير القرآن العظيم، صدر الدين شيرازي، محمد بن ابراهيم (م/۰۵۰ق)، انتشارات بيدار، قم، ۱۳۶۶ش.
- ۱۴) التفسير الكبير، الرازي، فخر الدين محمد بن عمر (م/۶۰۶ق)، دار الكتب العلمية، بي جا، بي تا.
- ۱۵) تفسير كنز الدقائق وبحر الغرائب، قمي المشهدي، محمد رضا بن محمد رضا (قرن ۱۲)، ساز ملن چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، تهران، ۱۳۶۶ش.
- ۱۶) تفسير منهج الصالحين في الزام المخالفين، كاشاني، ملافتح الله (م/۹۸۸-۹۷۷ق)، كتابفروشي اسلاميه، تهران، ۱۳۴۴ش.
- ۱۷) تفسير مواهب عليه، واعظ كاشاني، كمال الدين حسين (م/۹۱۰ق)، كتابفروشي اقبال، تهران، ۱۳۱۷ش.
- ۱۸) تلخيص المحصل، الطوسي، خواجه نصير الدين (م/۶۷۲ق)، دار الأضواء، بيروت.
- ۱۹) البيانك في اخبار الملائك، السيوطي، عبدالرحمن، نرم افزار المكتبة الشاملة.
- ۲۰) حيلت حقيقي انسان در قرآن، جوادى آملی، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۸۴ش.
- ۲۱) درسنامه الاهيت مسيحي، آليستر، مك گرث، مترجم: بهروز حدادي، مركز اديان و مذاهب، قم، ۱۳۸۴ش.
- ۲۲) شرح المواقف، جرجاني، سيد شريف علي بن محمد (م/۷۵۶هـ)، تحقيق: دكتور عبدالرحمن عميرة، دار الجبل، بيروت، ۱۴۱۷هـ.
- ۲۳) شرح فصوص الحكيم، جندی، مؤيدالدين، بوستان كتنب، قم، ۱۴۲۴.
- ۲۴) شيعة در اسلام، الطباطبائي، علامه محمدحسين (م/۴۰۲ق)، كتابخانه بزرگ اسلامي، ۱۳۵۲.
- ۲۵) صورت و سيرت انسان در قرآن، جوادى آملی، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۸۳ش.
- ۲۶) قاموس قرآن، قرشي، سيد علي اكبر، دار الكتب الإسلامية، تهران.
- ۲۷) الكافي، كليني رازي، محمد بن يعقوب (م/۳۲۹ق)، دار الكتب الإسلامية، تهران، ۱۳۶۵ش.
- ۲۸) كشف الفوائد في شرح قواعد العقائد، حلي، علامه ابومنصور جمال الدين الحسن بن يوسف (م/۷۲۶)، دار الصورة، بيروت، ۱۴۱۴.
- ۲۹) كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، حلي، علامه ابومنصور جمال الدين الحسن بن يوسف (م/۷۲۶)، مصحح: حسن حسن زاده آملی، مؤسسه النشر الإسلامي، قم.
- ۳۰) گفتن مدرنيته، نصيري، عبدالله، نشر فرهنگ اسلامي، تهران، ۱۳۸۳ش.
- ۳۱) گوهر مراد، لاهيجي، فياض (م/۱۰۷۲)، مؤسسه امام صادق (عليه السلام)، قم، ۱۳۶۳.
- ۳۲) لسان العرب، ابن منظور (م/۷۱۱)، دار احياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۸هـ.
- ۳۳) اللوامع الالهيه، فاضل مقداد (م/۸۲۶)، مجمع الفكر الإسلامي، بي جا، ۱۴۲۴ق.
- ۳۴) مجمع البحرين، طريحي، فخر الدين (م/۱۰۸۵)، تحقيق: سيد احمد الحسيني، ناشر: مكتب نشر الثقافة الاسلاميه، ۱۴۰۸ق.
- ۳۵) مجمع البيان في تفسير القرآن، طبري، رضی الدين ابوعلی الفضل بن الحسن (م/۵۴۸ق)، دار احياء التراث العربي، بيروت لبنان، ۱۳۷۹ق.
- ۳۶) معارج القس في معارج معرفة النفس، غزالي، ابوحامد محمد بن محمد، دار الافاق الجديد، بيروت، ۱۹۷۵م.
- ۳۷) المغني في ابواب التوحيد، قاضي عبدالجبار اسديلي (م/۴۱۵ق)، بي تا، بي تا.
- ۳۸) المنقذ من التقليد، حمصي الرازي، سديد الدين، (قرن ۷)، مؤسسه النشر الإسلامي، قم، ۱۴۱۴ق.
- ۳۹) الميزان، طباطبائي، علامه محمدحسين (م/۴۰۲ق)، دار الكتب الإسلامية، ۱۳۹۸ق.
- ۴۰) نهاية الحكمة، طباطبائي، علامه محمدحسين (م/۴۰۲ق)، مؤسسه النشر الإسلامي، قم

۱. [↑](#) لسان العرب، ابن منظور (م/۷۱۱)، ج ۱، ص ۲۳۱، دار احياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۸هـ.
۲. [↑](#) مجمع البحرين، طريحي، ج ۱، ص ۱۲۰، فخر الدين (م/۱۰۸۵)، تحقيق: سيد احمد الحسيني، ناشر: مكتب نشر الثقافة الاسلاميه، ۱۴۰۸ق.
۳. [↑](#) تاج العروس، حسيني الزبيدي، ج ۴، ص ۱۰۲، سيد محمد مرتضى، دار الهداية، بيروت، بي تا.
۴. [↑](#) لسان العرب، ابن منظور (م/۷۱۱)، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۳۱، دار احياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۸هـ.
۵. [↑](#) تفسير صدر المتألهين، ج ۲، ص ۳۰۱.
۶. [↑](#) قاموس قرآن، قرشي، ج ۱، ص ۳۸، سيد علي اكبر، دار الكتب الإسلامية، تهران.
۷. [↑](#) قاموس قرآن، قرشي، سيد علي اكبر، دار الكتب الإسلامية، تهران.
۸. [↑](#) قاموس قرآن، قرشي، سيد علي اكبر، دار الكتب الإسلامية، تهران.
۹. [↑](#) اشراق اللاهوت في نقد شرح الباقوت، الحسيني العبيدي، ج ۱، ص ۳۸۳، تحقيق: علي اكبر ضيائي، ميراث مكتوب، بيروت، بي تا.
۱۰. [↑](#) المنقذ من التقليد، حمصي الرازي، ج ۱، ص ۲۹۱، سديد الدين، (قرن ۷)، مؤسسه النشر الإسلامي، قم، ۱۴۱۴ق.
۱۱. [↑](#) تلخيص المحصل، الطوسي، ج ۱، ص ۳۷۸، خواجه نصير الدين (م/۶۷۲ق)، دار الأضواء، بيروت.
۱۲. [↑](#) كشف الفوائد في شرح قواعد العقائد، حلي، ج ۱، ص ۳۲۶، علامه ابومنصور جمال الدين الحسن بن يوسف (م/۷۲۶)، دار الصورة، بيروت، ۱۴۱۴.
۱۳. [↑](#) التفسير الكبير، الرازي، ج ۲۱، ص ۴۰، فخر الدين محمد بن عمر (م/۶۰۶ق)، دار الكتب العلمية، بي جا، بي تا.
۱۴. [↑](#) تلخيص المحصل، الطوسي، ج ۱، ص ۳۷۸، خواجه نصير الدين (م/۶۷۲ق)، دار الأضواء، بيروت.

١٥. [كشف القوائد في شرح قواعد العقائد، ج١، ص٣٢٧، علامه ابومنصور جمال الدين الحسين بن يوسف \(م/٧٢٦\)، دار الصورة، بيروت، ١٤١٤.](#)
١٦. [مجمع البحرين، طريحي، ج١، ص١٢٠، فخر الدين \(م/١٠٨٥\)، تحقيق: سيد احمد الحسيني، ناسر: مكتب نشر الثقافة الاسلاميه، ٢٠٠٨، ق.](#)
١٧. [التفسير الكبير، الرازي، ج١، ص٤٠، فخر الدين محمد بن عمر \(م/٦٠٦\)، دار الكتب العلمية، بي جا، بي تا.](#)
١٨. [المنقذ من التقليد، حمصي الرازي، ج١، ص٢٩١، سديد الدين، \(قرن ٧\)، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١٤ق.](#)
١٩. [گوهر مراد، لاهيجي، ج١، ص٥٩٨، فياض \(م/١٠٧٢\)، مؤسسه امام صادق \(عليه السلام\) قم، ١٣٦٣.](#)
٢٠. [المنقذ من التقليد، حمصي الرازي، ج١، ص٢٩١، سديد الدين، \(قرن ٧\)، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١٤ق.](#)
٢١. [كشف القوائد في شرح قواعد العقائد، حلّي، ج١، ص٣٢٧، علامه ابومنصور جمال الدين الحسن بن يوسف \(م/٧٢٦\)، دار الصورة، بيروت، ١٤١٤.](#)
٢٢. [المغنى في أبواب التوحيد، قاضي عبدالجبار اسدابادي \(م/٤١٥ق\)، ج١، ص٣١١، بي نا، بي تا.](#)
٢٣. [المنقذ من التقليد، حمصي الرازي، ج١، ص٢٩١، سديد الدين، \(قرن ٧\)، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١٤ق.](#)
٢٤. [اشراق اللاهوت في نقد شرح اليقوت، الحسيني العبيدلي، ج١، ص٣٨٣، عبيدالدين بن مجدالدين، تحقيق: علي اكبر ضيائي، ميراث مكتوب، بيروت، بي تا.](#)
٢٥. [اللوامع الالهيه، فاضل مقداد \(٨٢٦\)، ج١، ص٤٤١، مجمع الفكر الإسلامي، بي جا، ١٤٢٤ق.](#)
٢٦. [شرح المواقف، جرجاني، سيد شريف علي بن محمد \(م/٧٥٦هـ\)، ج٢، ص٦٦٩، تحقيق: دكتور عبدالرحمن عميرة، دار الجبل، بيروت، ١٤١٧هـ.](#)
٢٧. [كشف القوائد في شرح قواعد العقائد، حلّي، ج١، ص٣٢٨، علامه ابومنصور جمال الدين الحسن بن يوسف \(م/٧٢٦\)، دار الصورة، بيروت، ١٤١٤.](#)
٢٨. [تلخيص المحصل، الطوسي، ج١، ص٣٧٩، خواجه نصير الدين \(م/٦٧٢\)، دار الأضواء، بيروت.](#)
٢٩. [اللوامع الالهيه، فاضل مقداد \(٨٢٦\)، ج١، ص٤٤٢، مجمع الفكر الإسلامي، بي جا، ١٤٢٤ق.](#)
٣٠. [كشف القوائد في شرح قواعد العقائد، حلّي، ج١، ص٣٢٧، علامه ابومنصور جمال الدين الحسن بن يوسف \(م/٧٢٦\)، دار الصورة، بيروت، ١٤١٤.](#)
٣١. [التفسير الكبير، الرازي، ج١، ص٤٠، فخر الدين محمد بن عمر \(م/٦٠٦\)، دار الكتب العلمية، بي جا، بي تا.](#)
٣٢. [انوار الحكمة، فيض كاشاني، ج١، ص٢٧٠، ملامحسن، تعليق: محسن بيدارفر، منشورات بيدار، قم، ١٤٢٥ق.](#)
٣٣. [تلخيص المحصل، الطوسي، ج١، ص٣٧١، خواجه نصير الدين \(م/٦٧٢\)، دار الأضواء، بيروت. كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، حلّي، ج١، ص١٨٤، علامه ابومنصور جمال الدين الحسن بن يوسف \(م/٧٢٦\)، مصحح: حسن حسن زاده آملی، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.](#)
٣٤. [التفسير الكبير، الرازي، ج١، ص٤٠، فخر الدين محمد بن عمر \(م/٦٠٦\)، دار الكتب العلمية، بي جا، بي تا.](#)
٣٥. [كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، حلّي، ج١، ص١٨٣، علامه ابومنصور جمال الدين الحسن بن يوسف \(م/٧٢٦\)، مصحح: حسن حسن زاده آملی، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.](#)
٣٦. [كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، حلّي، ج١، ص١٨٣، علامه ابومنصور جمال الدين الحسن بن يوسف \(م/٧٢٦\)، مصحح: حسن حسن زاده آملی، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.](#)
٣٧. [كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، حلّي، ج١، ص٤١، علامه ابومنصور جمال الدين الحسن بن يوسف \(م/٧٢٦\)، مصحح: حسن حسن زاده آملی، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.](#)
٣٨. [گوهر مراد، لاهيجي، ج١، ص٥٩٧، فياض \(م/١٠٧٢\)، مؤسسه امام صادق \(عليه السلام\) قم، ١٣٦٣.](#)
٣٩. [التفسير الكبير، الرازي، ج١، ص٤١، فخر الدين محمد بن عمر \(م/٦٠٦\)، دار الكتب العلمية، بي جا، بي تا.](#)
٤٠. [التفسير الكبير، الرازي، ج١، ص٤٢، فخر الدين محمد بن عمر \(م/٦٠٦\)، دار الكتب العلمية، بي جا، بي تا.](#)
٤١. [كشف القوائد في شرح قواعد العقائد، حلّي، ج١، ص٣٢٩، علامه ابومنصور جمال الدين الحسن بن يوسف \(م/٧٢٦\)، دار الصورة، بيروت، ١٤١٤.](#)
٤٢. [التفسير الكبير، الرازي، ج١، ص٤٤، فخر الدين محمد بن عمر \(م/٦٠٦\)، دار الكتب العلمية، بي جا، بي تا.](#)
٤٣. [تلخيص المحصل، الطوسي، ج١، ص٣٧٩، خواجه نصير الدين \(م/٦٧٢\)، دار الأضواء، بيروت.](#)
٤٤. [المغنى في أبواب التوحيد، قاضي عبدالجبار اسدابادي \(م/٤١٥ق\)، ج١، ص٣١٠، بي نا، بي تا.](#)
٤٥. [التفسير الكبير، الرازي، ج١، ص٤٤، فخر الدين محمد بن عمر \(م/٦٠٦\)، دار الكتب العلمية، بي جا، بي تا.](#)
٤٦. [انوار الحكمة، فيض كاشاني، ج١، ص٣٢٠، ملامحسن، تعليق: محسن بيدارفر، منشورات بيدار، قم، ١٤٢٥ق.](#)
٤٧. [معارج القدس في معارج معرفة النفس، غزالي، ج١، ص٢٤، ابوحامد محمد بن محمد، دار الأفق الجديد، بيروت، ١٩٧٥م.](#)
٤٨. [تلخيص المحصل، الطوسي، ج١، ص٣٧٨، خواجه نصير الدين \(م/٦٧٢\)، دار الأضواء، بيروت.](#)
٤٩. [كشف القوائد في شرح قواعد العقائد، حلّي، ج١، ص٣٢٧، علامه ابومنصور جمال الدين الحسن بن يوسف \(م/٧٢٦\)، دار الصورة، بيروت، ١٤١٤.](#)
٥٠. [گوهر مراد، لاهيجي، ج١، ص٥٩٨، فياض \(م/١٠٧٢\)، مؤسسه امام صادق \(عليه السلام\) قم، ١٣٦٣.](#)
٥١. [گوهر مراد، لاهيجي، ج١، ص٥٩٩، فياض \(م/١٠٧٢\)، مؤسسه امام صادق \(عليه السلام\) قم، ١٣٦٣.](#)
٥٢. [كشف القوائد في شرح قواعد العقائد، حلّي، ج١، ص٣٢٩، علامه ابومنصور جمال الدين الحسن بن يوسف \(م/٧٢٦\)، دار الصورة، بيروت، ١٤١٤.](#)
٥٣. [اشراق اللاهوت في نقد شرح اليقوت، الحسيني العبيدلي، ج١، ص٣٨٣، عبيدالدين بن مجدالدين، تحقيق: علي اكبر ضيائي، ميراث مكتوب، بيروت، بي تا.](#)
٥٤. [اشراق اللاهوت في نقد شرح اليقوت، الحسيني العبيدلي، ج١، ص٣٨٣، عبيدالدين بن مجدالدين، تحقيق: علي اكبر ضيائي، ميراث مكتوب، بيروت، بي تا.](#)
٥٥. [شرح المواقف، جرجاني، سيد شريف علي بن محمد \(م/٧٥٦هـ\)، ج٢، ص٦٦٨، تحقيق: دكتور عبدالرحمن عميرة، دار الجبل، بيروت، ١٤١٧هـ.](#)
٥٦. [الكافي، كليني رازي، ج٩، ص١٠١، محمد بن يعقوب \(م/٣٢٩ق\)، دار الكتب الإسلامية، تهران، ١٣٦٥ش.](#)
٥٧. [المنقذ من التقليد، حمصي الرازي، ج١، ص٢٩١، سديد الدين، \(قرن ٧\)، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١٤ق.](#)
٥٨. [حمصي الرازي، سديد الدين، \(قرن ٧\)، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١٤ق.](#)
٥٩. [جوادى آملی، عبدالله، اسراء، قم، ١٣٨٣ش.](#)
٦٠. [جوادى آملی، عبدالله، اسراء، قم، ١٣٨٣ش.](#)
٦١. [الميزان، طباطبائي، ج١، ص١٨، علامه محمدحسين \(م/١٤٠٢ق\)، دار الكتب الإسلامية، ١٣٩٨ق.](#)
٦٢. [شيعه در اسلام، الطباطبائي، ج١، ص٢٠٨، علامه محمدحسين \(م/١٤٠٢ق\)، كتابخانه بزرگ اسلامي، ١٣٥٢.](#)
٦٣. [الميزان، طباطبائي، ج٧، ص١٣٠، علامه محمدحسين \(م/١٤٠٢ق\)، دار الكتب الإسلامية، ٣٩٨ق.](#)
٦٤. [غزالي، ابوحامد محمد بن محمد، دار الأفق الجديد، بيروت، ١٩٧٥م.](#)
٦٥. [التفسير الكبير، الرازي، ج١، ص٤١، فخر الدين محمد بن عمر \(م/٦٠٦\)، دار الكتب العلمية، بي جا، بي تا.](#)
٦٦. [بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج٧٢، ص١٠٨، محمد باقر \(م/١١١٠ق\)، مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٤.](#)
٦٧. [امالی، مفيد، ج١، ص٢٤٠، محمد بن محمد، بيروت، دار المفيد للطباعة والنشر.](#)
٦٨. [الكافي، كليني رازي، ج١، ص٢٥، محمد بن يعقوب \(م/٣٢٩ق\)، دار الكتب الإسلامية، تهران، ١٣٦٥ش.](#)
٦٩. [بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج١، ص٩٠، محمد باقر \(م/١١١٠ق\)، مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٤.](#)

۷۰. [↑ شیعہ در اسلام، الطباطبائی، ج ۱، ص ۲۰۷، علامہ محمدحسین \(م/۱۴۰۲ق\)، کتابخانہ بزرگ اسلامی، ۱۳۵۲.](#)
۷۱. [↑ تفسیر بیضاوی، ج ۲، ص ۱۱۴.](#)
۷۲. [↑ حیات حقیقی انسان در قرآن، جوادی آملی، ج ۱، ص ۱۸۴، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۸۴ش.](#)
۷۳. [↑ بقره/سورہ ۲، آیہ ۳۰.](#)
۷۴. [↑ امامت و انسان کامل، \(تبیین آثار موضوعی دفتر چهل و دوم، ج ۱، ص ۳۲، امام خمینی، سید روح الله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی \(رحمہ اللہ\)، ۱۳۸۱.](#)
۷۵. [↑ امامت و انسان کامل، \(تبیین آثار موضوعی دفتر چهل و دوم، امام خمینی، سید روح الله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی \(رحمہ اللہ\)، ۱۳۸۱.](#)
۷۶. [↑ المیزان، طباطبائی، ج ۱، ص ۱۷۹، علامہ محمدحسین \(م/۱۴۰۲ق\)، دار الکتب الإسلامیہ، ۱۳۹۸ق.](#)
۷۷. [↑ المیزان، طباطبائی، ج ۱۷، ص ۲۹۶، علامہ محمدحسین \(م/۱۴۰۲ق\)، دار الکتب الإسلامیہ، ۱۳۹۸ق.](#)
۷۸. [↑ صورت و سیرت انسان در قرآن، جوادی آملی، ج ۱، ص ۲۹۱، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۸۳ش.](#)
۷۹. [↑ تفسیر اختصاصی صدر المتألهین، ج ۲، ص ۳۶۰.](#)
۸۰. [↑ تفسیر اثنی عشری، حسینی شاه عبد العظیمی، ج ۱، ص ۱۰۷، حسین ابن احمد \(م/۱۳۸۴ق\)، انتشارات میقت، تهران، ۱۳۶۳ش.](#)
۸۱. [↑ تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، کاشانی، ج ۱، ص ۱۵۵، ملافتح الله \(م/۹۸۸-۹۷۷ق\)، کتابفروشی اسلامیہ، تهران، ۱۳۴۴ش.](#)
۸۲. [↑ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، قمی المشہدی، ج ۱، ص ۳۲۱، محمد رضا بن محمد رضا \(قرن ۱۲\)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۶ش.](#)
۸۳. [↑ تسنیم، جوادی آملی، ج ۳، ص ۵۵، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۷۸ش.](#)
۸۴. [↑ تسنیم، جوادی آملی، عبدالله، ج ۳، ص ۵۶، اسراء، قم، ۱۳۷۸ش.](#)
۸۵. [↑ فاطر/سورہ ۳۵، آیہ ۳۹.](#)
۸۶. [↑ اسرار الآیات، صدر الدین شیرازی، ج ۱، ص ۱۰۸، محمد بن ابراهیم \(م/۱۰۵۰ق\)، انجمن اسلامی حکمت و فلسفہ ایران، تهران، ۱۴۰۲ق.](#)
۸۷. [↑ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبری، ج ۱، ص ۷۳، رضی الدین ابوعلی الفضل بن الحسن \(م/۵۴۸ق\)، دار احیاء التراث العربی، بیروت لبنان، ۱۳۷۹ق.](#)
۸۸. [↑ تسنیم، جوادی آملی، ج ۳، ص ۶۱، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۷۸ش.](#)
۸۹. [↑ تسنیم، جوادی آملی، ج ۳، ص ۱۱۶، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۷۸ش.](#)
۹۰. [↑ الحبانک فی اخبار الملائک، السيوطی، ج ۱، ص ۵۹، عبدالرحمن، نرم افزار المکتبۃ الشاملۃ.](#)
۹۱. [↑ الحبانک فی اخبار الملائک، السيوطی، ج ۱، ص ۵۹، عبدالرحمن، نرم افزار المکتبۃ الشاملۃ.](#)
۹۲. [↑ المیزان، طباطبائی، ج ۱۳، ص ۱۷۰، علامہ محمدحسین \(م/۱۴۰۲ق\)، دار الکتب الإسلامیہ، ۱۳۹۸ق.](#)
۹۳. [↑ تفسیر مواہب علیہ، واعظ کاشانی، ج ۲، ص ۴۳۶، کمال الدین حسین \(م/۹۱۰ق\)، کتابفروشی اقبال، تهران، ۱۳۱۷ش.](#)
۹۴. [↑ تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، کاشانی، ج ۵، ص ۲۹۸، ملافتح الله \(م/۹۸۸-۹۷۷ق\)، کتابفروشی اسلامیہ، تهران، ۱۳۴۴ش.](#)
۹۵. [↑ انبیاء/سورہ ۲۱، آیہ ۱۹.](#)
۹۶. [↑ قمر/سورہ ۵۴، آیہ ۵۵.](#)
۹۷. [↑ تفسیر القرآن العظیم، صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم \(م/۱۰۵۰ق\)، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۶ش.](#)
۹۸. [↑ الحبانک فی اخبار الملائک، السيوطی، ج ۱، ص ۶۳، عبدالرحمن، نرم افزار المکتبۃ الشاملۃ.](#)
۹۹. [↑ الحبانک فی اخبار الملائک، السيوطی، ج ۱، ص ۶۳، عبدالرحمن، نرم افزار المکتبۃ الشاملۃ.](#)
۱۰۰. [↑ تفسیر القرآن العظیم، صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم \(م/۱۰۵۰ق\)، ج ۳، ص ۳۹، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۶ش.](#)
۱۰۱. [↑ الحبانک فی اخبار الملائک، السيوطی، ج ۱، ص ۶۴، عبدالرحمن، نرم افزار المکتبۃ الشاملۃ.](#)
۱۰۲. [↑ الحبانک فی اخبار الملائک، السيوطی، ج ۱، ص ۶۴، عبدالرحمن، نرم افزار المکتبۃ الشاملۃ.](#)
۱۰۳. [↑ حجر/سورہ ۱۵، آیہ ۳.](#)
۱۰۴. [↑ المیزان، طباطبائی، ج ۱، ص ۲۰۳، علامہ محمدحسین \(م/۱۴۰۲ق\)، دار الکتب الإسلامیہ، ۱۳۹۸ق.](#)
۱۰۵. [↑ تفسیر القرآن العظیم، صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم \(م/۱۰۵۰ق\)، ج ۱، ص ۵۱، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۶ش.](#)
۱۰۶. [↑ بقره/سورہ ۲، آیہ ۳۱.](#)
۱۰۷. [↑ الحبانک فی اخبار الملائک، السيوطی، ج ۱، ص ۶۰، عبدالرحمن، نرم افزار المکتبۃ الشاملۃ.](#)
۱۰۸. [↑ تفسیر القرآن العظیم، صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم \(م/۱۰۵۰ق\)، ج ۳، ص ۵۱، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۶ش.](#)
۱۰۹. [↑ تفسیر القرآن العظیم، صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم \(م/۱۰۵۰ق\)، ج ۳، ص ۵۱، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۶ش.](#)
۱۱۰. [↑ سائر الخلق المیزان، طباطبائی، ج ۱۳، ص ۱۷۰، علامہ محمدحسین \(م/۱۴۰۲ق\)، دار الکتب الإسلامیہ، ۱۳۹۸ق.](#)
۱۱۱. [↑ حمصی الرازی، سدید الدین، \(قرن ۷\)، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.](#)
۱۱۲. [↑ اسراء/سورہ ۱۷، آیہ ۸۵.](#)
۱۱۳. [↑ امامت و انسان کامل، \(تبیین آثار موضوعی دفتر چهل و دوم، ج ۱، ص ۲۸، امام خمینی، سید روح الله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی \(رحمہ اللہ\)، ۱۳۸۱.](#)
۱۱۴. [↑ حمصی الرازی، سدید الدین، \(قرن ۷\)، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.](#)
۱۱۵. [↑ نساء/سورہ ۴، آیہ ۸.](#)
۱۱۶. [↑ شرح فصوص الحکم، جندی، ج ۱، ص ۹۵۸، مؤیدالدین، بوستان کتب، قم، ۱۴۲۴.](#)
۱۱۷. [↑ روم/سورہ ۳۰، آیہ ۳.](#)
۱۱۸. [↑ المیزان، طباطبائی، ج ۱۶، ص ۱۸۷، علامہ محمدحسین \(م/۱۴۰۲ق\)، دار الکتب الإسلامیہ، ۱۳۹۸ق.](#)
۱۱۹. [↑ احزاب/سورہ ۳۳، آیہ ۷۲.](#)
۱۲۰. [↑ انوار درخشان در تفسیر قرآن، حسینی الهمدانی، ج ۱۲، ص ۱۷۷، سید محمد، کتابفروشی لطفی، تهران، ۱۳۸۰.](#)
۱۲۱. [↑ تفسیر اثنی عشری، حسینی شاه عبد العظیمی، ج ۱۰، ص ۴۹۸، حسین ابن احمد \(م/۱۳۸۴ق\)، انتشارات میقت، تهران، ۱۳۶۳ش.](#)
۱۲۲. [↑ تفسیر مواہب علیہ، واعظ کاشانی، ج ۳، ص ۴۹۴، کمال الدین حسین \(م/۹۱۰ق\)، کتابفروشی اقبال، تهران، ۱۳۱۷ش.](#)
۱۲۳. [↑ جوادی آملی، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۸۳ش.](#)
۱۲۴. [↑ المیزان، طباطبائی، ج ۱۶، ص ۳۷۳، علامہ محمدحسین \(م/۱۴۰۲ق\)، دار الکتب الإسلامیہ، ۱۳۹۸ق.](#)
۱۲۵. [↑ المیزان، طباطبائی، ج ۱۶، ص ۳۷۳، علامہ محمدحسین \(م/۱۴۰۲ق\)، دار الکتب الإسلامیہ، ۱۳۹۸ق.](#)

۱۲۶. ↑ [الميزان، طباطبائی، ج ۶، ص ۶۷، علامه محمدحسین \(م/۱۴۰۲ق\)، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۹۸ق.](#)
۱۲۷. ↑ [انسان/سوره ۷۶، آیه ۳.](#)
۱۲۸. ↑ [حمصی الرازی، سدید الدین، \(قرن ۷\)، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.](#)
۱۲۹. ↑ [کھف/سوره ۱۸، آیه ۲۹.](#)
۱۳۰. ↑ [حمصی الرازی، سدید الدین، \(قرن ۷\)، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.](#)
۱۳۱. ↑ [بقره/سوره ۲، آیه ۲۵۶.](#)
۱۳۲. ↑ [نہج البلاغہ، حکمت ۴۵۶.](#)
۱۳۳. ↑ [بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۸، ص ۶۹، محمد باقر \(م/۱۱۰ق\)، مؤسسۃ الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴.](#)
۱۳۴. ↑ [در سنامہ الایہیت مسیحی، آلیستر، ج ۱، ص ۸۸، مک گرٹھ، مترجم: بہروز حدادی، مرکز ادیان و مذاہب، قم، ۱۳۸۴ش.](#)
۱۳۵. ↑ [اومانیسیم، تونی، ج ۱، ص ۲۸، دیویس، مترجم: عبلس مخیر، نشر مرکز، تہران، ۱۳۸۳ش.](#)
۱۳۶. ↑ [گفتن مدرنیته، نصیری، ج ۱، ص ۱۷، عبدالله، نشر فرهنگ اسلامی، تہران، ۱۳۸۳ش.](#)
۱۳۷. ↑ [اومانیسیم، تونی، ج ۱، ص ۳۱، دیویس، مترجم: عبلس مخیر، نشر مرکز، تہران، ۱۳۸۳ش.](#)
۱۳۸. ↑ [تونی، دیویس، مترجم: عبلس مخیر، نشر مرکز، تہران، ۱۳۸۳ش.](#)
۱۳۹. ↑ [اومانیسیم، تونی، ج ۱، ص ۳۸، دیویس، مترجم: عبلس مخیر، نشر مرکز، تہران، ۱۳۸۳ش.](#)
۱۴۰. ↑ [اومانیسیم، تونی، ج ۱، ص ۳۹، دیویس، مترجم: عبلس مخیر، نشر مرکز، تہران، ۱۳۸۳ش.](#)
۱۴۱. ↑ [اومانیسیم، تونی، ج ۱، ص ۴۳، دیویس، مترجم: عبلس مخیر، نشر مرکز، تہران، ۱۳۸۳ش.](#)
۱۴۲. ↑ [اومانیسیم، تونی، ج ۱، ص ۴۳، دیویس، مترجم: عبلس مخیر، نشر مرکز، تہران، ۱۳۸۳ش.](#)
۱۴۳. ↑ [اومانیسیم، تونی، ج ۱، ص ۴۳، دیویس، مترجم: عبلس مخیر، نشر مرکز، تہران، ۱۳۸۳ش.](#)
۱۴۴. ↑ [تسنیم، جوادی املی، ج ۳، ص ۱۴۱، عبدالله، اسراء، قم، ۱۳۷۸ش.](#)
۱۴۵. ↑ [حجرات/سوره ۴۹، آیه ۱۳.](#)
۱۴۶. ↑ [عنکبوت/سوره ۲۹، آیه ۶۹.](#)

منبع

[دانشنامہ کلام اسلامی، مؤسسہ امام صادق علیہ السلام، برگرفته از مقاله «انسان»، شمارہ ۹۰](#)

رده‌های این صفحه: [انسان شناسی](#) | [کلام](#) | [واژه شناسی](#)